

چالش‌های ایجاد دولت ملی در افغانستان: نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (۲۰۲۱-۲۰۰۱)

محمدتمیم حیدری^۱
رضا سیمیر^۲

چکیده

هدف از نوشتار حاضر، بررسی چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان است که در دو دهه گذشته (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، مانع شکل‌گیری آن شده است. در پاسخ به پرسش بنیادین این نوشتار که چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان چیست، این فرضیه مطرح می‌شود که رقابت‌های ژئوپلیتیک، مناقشه دیورند و گروه داعش در افغانستان از مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان بوده و از عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تأثیر پذیرفته است. رقابت، دشمنی، برتری‌جویی و پویایی امنیتی کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ در جغرافیای افغانستان، سبب شده است که این کشور در ایجاد دولت ملی و فراگیر با چالش‌های بین‌المللی مواجه شده و نتواند پایه‌گذار دولت ملی در افغانستان باشد. چارچوب نظری این پژوهش «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای» و روش نوشتاری آن توصیفی - تحلیلی است. نتایج به‌دست آمده حکایت از آن دارد که رقابت‌های ژئوپلیتیک، مناقشه دیورند و فعالیت گروه داعش در افغانستان، چالش‌های هستند که با تأثیرپذیری از متغیرهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، این کشور را در بازه زمانی بیست ساله (۲۰۲۱-۲۰۰۱) به چالش کشیده است.

واژگان کلیدی:

چالش‌های بین‌المللی، دولت ملی، بازیگران منطقه‌ای، بازیگران فرامنطقه‌ای و مجموعه امنیتی منطقه‌ای.

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۹/۲۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۰۳

^۱ دانشجوی دکترای رشته روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، جمهوری اسلامی ایران. ttamimhaidari@gmail.com

^۲ نویسنده مسئول و عضو هیئت علمی و استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، جمهوری اسلامی ایران. simbar@guilan.ac.ir

مقدمه

افغانستان کشوری است که فرازوفرودهای زیادی را در طول تاریخ پشت سر گذاشته و همواره کانون بازی قدرت‌های بزرگ، کشورهای منطقه و مناقشات داخلی بوده است. بحران افغانستان ناشی از ریشه‌ها و عوامل مختلف داخلی و بین‌المللی است که در تراز مسائل منطقه‌ای و جهانی، از جمله پیچیده‌ترین مسائل منطقه شناخته می‌شود؛ زیرا به موازات عوامل داخلی (نظیر تضادهای قومی، شکاف‌های مذهبی، تقابل ایدئولوژی‌های متضاد، مشروعیت متزلزل سیاسی، فقر و بی‌سوادگی گسترده)، متغیرهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با رویکردهای ناموزن و معطوف به قدرت و منافع نیز در آن نقش‌آفرین بوده‌اند.

سرشت افغانستان با منازعات داخلی، رقابت قدرت‌های منطقه و تقابل قدرت‌های بزرگ گره خورده است. این کشور حتی پس از توافقات سیاسی اجلاس بن ۲۰۰۱ و تحولات بنیادینی که در زمینه دولت - ملت‌سازی رخداد، موفق به ایجاد دولت ملی و باثبات نگردید. البته این مسئله را نباید از نظر دور داشت که پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر و مداخله نظامی آمریکا به افغانستان، گام‌های نسبتاً سازنده‌ای در راستای دولت - ملت‌سازی همچون: تدوین قانون اساسی، بازتعریف ساختارهای سیاسی و اداری، نهادسازی، فعال‌سازی و تقویت سیستم آموزشی و قضایی، آزادی بیان، ایجاد جامعه مدنی و فراهم‌سازی زمینه حضور و فعالیت زنان در قدرت سیاسی برداشته شد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱)، و برای نخستین بار، هر سه قوه (مقننه، مجریه و قضائیه) با رأی مستقیم مردم و غیرمستقیم (رأی اعتماد پارلمان) از جانب قانون اساسی ۱۳۸۲ تجویز شد.

اما ناکارآمدی دولت‌های پسا بن، تداوم جنگ و حضور طولانی‌مدت آمریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان، معادله بازی را تغییر داد و این کشور را به عرصه رقابت میان قدرت‌های بزرگ و منطقه مبدل ساخت. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بحران افغانستان در بعد بین‌المللی، غالباً ناشی از رقابت‌ها، دشمنی‌ها، برتری‌طلبی‌های برخی از دولت‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی و همچنین و پویایی‌های امنیتی کشورهای منطقه (نظیر پاکستان و هند، ایران، عربستان، قطر، امارات، ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی) و قدرت‌های فرامنطقه‌ای (مثل آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا) بوده که این کشور را در یک بازه زمانی بیست ساله (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، به چالش‌های مضمحل‌کننده‌ای مواجه ساخت است.

با وجود این، دلایل و عوامل بحران افغانستان مختلف و گوناگون است، به گونه‌ای که می‌توان عوامل منابع و مبانی بحران افغانستان را برآیندی از تعامل عواملی داخلی و خارجی،

درون سیستمی و برون سیستمی فرض کرد؛ اما نوشتار حاضر، برحسب موضوع مورد نظر صرفاً روی چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان متمرکز است. بنیادی‌ترین پرسشی که در این زمینه مطرح می‌شود آن است که چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان چیست؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه مطرح آن است که رقابت‌های ژئوپلیتیکی، مناقشه دیورند و فعالیت گروه داعش در افغانستان، از مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان بوده و از عوامل منطقه‌ای (نظیر پاکستان و هند، ایران، عربستان، قطر، امارات، ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی) و فرامنطقه‌ای (مثل آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا) تأثیر پذیرفته است. این مسئله، سبب شده است که این کشور در ایجاد دولت ملی و فراگیر با چالش‌های بین‌المللی مواجه شده و نتواند پایه‌گذار دولت ملی باشد. از این رو، مسئله یاد شده با استفاده از چارچوب نظری «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای» و روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش. مبتنی بر یافته‌های پژوهش، آثار مرتبط با پژوهش حاضر را می‌توان به صورت کلی در دو بخش دسته‌بندی کرد. دسته اول منابع هستند که با رویکرد نقدی، نظام‌های سیاسی بیرون آمده از موافقتنامه بُن را ناکارآمد توصیف کرده، سیاست آمریکا را در عرصه دولت - ملت سازی در افغانستان مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده‌اند:

محسن خلیلی و محمود باهوش فاروقی در مقاله «ساخت دوگانه دولت‌سازی نوین افغانستان» (۱۳۹۶)، پروسه جدید دولت‌سازی در افغانستان را با تأثیرپذیری از نیروهای خارجی در پرتو رخدادهای نوین نظام بین‌المللی مورد بررسی قرار داده است. مجیب رحیمی در کتاب «نقدی بر ساختار نظام در افغانستان» (۱۳۹۸)، تنها راحل بحران و ایجاد دولت فراگیر را در ایجاد نظام پارلمانی در افغانستان می‌داند. میرویس بلخی در کتاب «ملت‌سازی آمریکایی: مقایسه عراق و افغانستان» (۱۳۹۹)، ضمن بررسی مقایسه‌ای ملت‌سازی آمریکا در افغانستان و عراق، ناهمخوانی سیاست‌های آمریکا، تضاد فکری و نگرش سیاسی تکنوکرات‌ها (تحصیل یافتگان غرب) با ارزش‌های بومی، نخبه‌ها و سیاستمداران محلی را علت اساسی تضعیف و شکست دولت - ملت سازی در افغانستان عنوان می‌کند. بهادر امینیان و مائده کریمی قهردوی در مقاله «راهبرد دولت - ملت‌سازی آمریکا در افغانستان» (۱۳۹۰)، چرایی شکست آمریکا را در امر دولت - ملت - سازی در افغانستان به تحلیل گرفته و به این نتیجه رسیده است که عدم شناخت دقیق آمریکا از فرهنگ مردم افغانستان و کاربست ساز و کارهای ناکارآمد آن‌ها، موجب این شکست شده است.

دسته دوم آثار و منابعی هستند که از نظر محتوایی تا حدودی با پژوهش حاضر هم‌خوان و نزدیک هستند؛ اما این نزدیکی نمی‌تواند خلأهای موجود در این زمینه را بر طرف کند. خلیل سردارنیا و سید مهدی حسینی در مقاله «چالش‌های اجتماعی دولت‌سازی مدرن در افغانستان» (۱۳۹۳)، با استفاده از روش تبیین علمی جامعه‌شناختی، شکنندگی دولت، موانع و چالش‌های اجتماعی فراروی دولت‌سازی فراگیر و مقتدر را در افغانستان مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. محمدجواد آقاجری و مرتضی کریمی، در مقاله «نقش بازیگران منطقه‌ای در فرآیند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پسا طالبان» (۱۳۹۴)، به تحلیل نقش بازیگران منطقه‌ای و شبه منطقه‌ای پرداخته؛ نقش کشور پاکستان، ایران و هند را در فرآیند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و بعد از سقوط آن مورد بررسی و ارزیابی قرار داده است.

بررسی آثار فوق نشان‌دهنده آن است که ادبیات موجود در خصوص بحران افغانستان، صرفاً به تحلیل و واکاوی برخی از عوامل و مؤلفه‌های تأثیرگذار به‌صورت موردی پرداخته‌اند و روی بازه زمانی خاصی تمرکز داشته‌اند؛ درحالی‌که پیچیدگی و چند بُعدی بودن موضوع، مستلزم بررسی ژرف و عمیق ریشه‌ها و عواملی است که در آن بازیگران مختلف نقش‌آفرینی می‌کنند. نوشته‌های مورد اشاره ممکن است از نظر محتوایی و نگارشی با پژوهش حاضر، برخی همپوشانی‌ها و اشتراکاتی داشته باشند؛ اما تفاوت اصلی پژوهش حاضر آن است که این نوشته به‌صورت کلی چالش‌ها و موانع خارجی ایجاد دولت ملی را در یک فضای رقابتی میان کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، مورد تحلیل و بررسی قرار داده که بیانگر واقعیت‌های بیست سال پسین (۲۰۲۱-۲۰۰۱) در افغانستان است.

چارچوب نظری و مفهومی. در مطالعات روابط بین‌الملل و بررسی موضوعات گوناگون این حوزه، مکاتب و نظریات مختلفی وجود دارد که بهره‌گیری از هر یک آن‌ها می‌تواند تأثیرات عمیق و ژرفی در بسط موضوع موردنظر داشته باشد. بحث حاضر درصدد است با کاربست «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای»، به تبیین این مسئله پردازد که رقابت‌ها میان کشورهای منطقه‌ای و جهان پیرامون چگونه فرایند دولت - ملت‌سازی یا به عبارتی ایجاد دولت ملی را در افغانستان به چالش کشیده‌اند.

«مجموعه امنیتی منطقه‌ای، تئوری است که وابستگی متقابل امنیتی دولت‌ها را بیش و پیش از نزدیکی جغرافیایی در رقابت و علائق مشترک درک می‌کند و معتقد است که

نمی‌توان امنیت ملی هیچ یک از دولت‌های مجموعه امنیتی را جدای از دیگران مورد بررسی قرارداد» (Buzan, Waever & De Wilde: 1998: 44).

بری بوزان و ویور، در یک بازاندیشی کلی معتقدند که امنیت هیچ کشوری تنها متکی به خود نیست و نمی‌توان تنها بر سطح ملی در تحلیل امنیت متکی بود؛ زیرا مجموعه امنیتی قبل از هر عاملی، برآیند تعاملات و وابستگی‌های متقابل امنیتی است (Buzan, 1983: 187). از دید آن‌ها سطح جهانی نیز بسیار کلی و فاقد فهم کافی از امنیت برای کشورهاست. از این رو، بوزان و ویور سطح منطقه‌ای را به‌عنوان سطح تحلیل مناسب معرفی می‌کنند و بر آن‌اند که مجموعه منطقه‌ای هر دو مؤلفه (ملی و جهانی) را در خود دارد (نورمحمدی و دولت‌شاهی، ۱۳۹۷: ۱۵۸)؛ زیرا در این سطح هم‌وابستگی متقابل امنیتی لحاظ شده و هم از گستردگی بیش‌ازحد گستره امنیت اجتناب شده است (بوزان و ویور، ۱۳۹۸: ۵۴).

ساختار بنیادینی که این نظریه در یک مجموعه امنیتی معرفی می‌کند دربردارنده چهار متغیر است:

۱. ساختار آنارشیک^۱، مجموعه امنیتی منطقه‌ای که از دو یا چند واحد خودمختار تشکیل شده است؛ ۲. قطبش^۲، که پوشش‌دهنده توزیع قدرت میان واحدها است؛ ۳. مرز^۳ که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را از همسایگانش جدا می‌سازد (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۲۸۰)؛ و ۴. ساخت اجتماعی که شامل الگوهای دوستی و دشمنی^۴ میان واحدهاست. دشمنی، حاکی از روابطی میان واحدهاست که در آن سوءظن و ترس حاکم باشد و منظور از دوستی آن است که در روابط میان دولت‌ها طیف وسیعی از دوستی واقعی تا انتظار حمایت و حفاظت را در بر داشته باشد (بوزان و ویور، ۱۳۹۸: ۲۱۵).

در کنار متغیرهای فوق، عامل دیگری که هرچند عنصر ذاتی یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای نیست، سازوکار نفوذ است. به عقیده بوزان، نفوذ زمانی اتفاق می‌افتد که قدرت‌های خارجی با دولت‌های واقع در یک مجموعه امنیتی، وارد صف‌بندی امنیتی می‌شوند و این رقابت‌های منطقه‌ای بومی است که فرصت یا تقاضاهایی را برای نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه فراهم می‌کند و به این ترتیب، رقابت‌های محلی به رقابت‌های جهانی پیوند می‌خورند (بوزان و ویور، ۱۳۹۸: ۵۸-۵۷).

1. Anarchic structure

2. Polarity

3. Boundaries

4. pattern of amity and enmity

اما در این میان متغیری که در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، از اهمیت زیادی برخوردار است، الگوهای دوستی - دشمنی است که نه تنها بعد سازه‌انگاران به نظریه بوزان می‌دهد و آن را از نظریات رئالیستی متفاوت می‌سازد، بلکه نوع الگوهای روابط حاکم بر کشورهای عضو یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای را تعیین می‌کند (نورمحمدی و دولتشاهی، ۱۳۹۷: ۱۵۸). مجموعه امنیتی بیان می‌دارد که توزیع قدرت به تنهایی برای برآورد الگوهای منازعه در منطقه یا حتی نظام کافی نیست، بلکه دوستی‌ها و تنفرهای تاریخی، مثل موضوعات خاصی که موجب منازعه و همکاری می‌شوند، در شکل‌گیری مجموعه فراگیری از ترس‌ها، تهدیدات و دوستی‌ها مؤثرند. بر این اساس، متغیرهای مختلف بسترهای خاصی را نظیر تاریخ، فرهنگ، مذهب و جغرافیا، الگوهای دوستی و دشمنی تحت تأثیر قرار می‌دهند (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۲۷۹) که در یک دسته‌بندی کلی به بخش‌های مادی و معنوی تقسیم می‌شوند:

اختلافات مرزی، جغرافیایی و رقابت‌های قدرت‌ها در راستای برتری‌طلبی شامل بخش مادی این مسئله می‌شود و عواملی چون هویت، مذهب، منازعات قومی - مذهبی و ایدئولوژی معارض، بخش‌های معنوی این مسئله را تحت پوشش قرار می‌دهد.

با این توضیح، نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چهار سطح تحلیل متفاوت را به یکدیگر پیوند می‌زند و در هر سطح مشخص می‌نماید که چه چیزی مبنای تحلیل قرار می‌گیرد (بوزان و ویور ۱۳۹۸: ۶۲). در تراز داخلی، دولت و آسیب‌پذیری‌های نظام حاکم مورد بررسی قرار می‌گیرد. در تراز منطقه‌ای، نوع روابط از تعامل تا منازعه میان کشورها را مورد توجه قرار می‌دهد. در تراز سوم تعامل یک مجموعه امنیتی با مجموعه امنیتی همسایه مدنظر است (نورمحمدی و دولتشاهی، ۱۳۹۷: ۱۵۸) و در تراز چهارم، نقش قدرت‌های جهانی در منطقه (تعامل میان ساختارهای امنیتی جهانی و منطقه‌ای) مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌دهد (بوزان و ویور ۱۳۹۸: ۶۲).

بنابراین، اهمیت نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» در تحلیل بحث حاضر، آن است که این نظریه مشخص می‌نماید که در یک مجموعه امنیتی، چگونه متغیرهای مختلف و بسترهای خاصی نظیر تاریخ، فرهنگ، مذهب، ایدئولوژی و جغرافیا، الگوهای دوستی و دشمنی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. سازوکار نفوذ چگونه قدرت‌های خارجی با دولت‌های واقع در یک مجموعه امنیتی را وارد صف‌بندی امنیتی ساخته، فرصت یا تقاضاهایی را برای نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه فراهم می‌کند. همین‌طور، شاخص‌بندی عوامل مادی و معنوی در این نظریه بیان می‌دارد که اختلافات مرزی، جغرافیایی و رقابت قدرت‌ها در کنار

مسئله هویت، مذهب و ایدئولوژی معارض، نقش قابل توجهی را در امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن مسئله بازی می‌کنند و در نهایت با کاربست چهار، سطح تحلیل، میزان نفوذ و اثرگذاری بازیگران داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در یک مجموعه امنیتی را از تعامل تا منازعه توضیح می‌دهد. از این رو، پژوهش حاضر با عنایت به اصل بحث موردنظر (چالش‌های بین‌المللی ایجاد دولت ملی در افغانستان) بر آن است که در روشنایی عوامل اثرگذار فوق از سطح تحلیل دوم و چهارم (تراز منطقه‌ای و جهانی)، بهره گرفته و نقش کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای را در این خصوص مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهد. دولت ملی. به تعبیر فرهنگ علوم سیاسی دولت ملی^۱، «دولت» یا حکومتی است که بر اساس وجود داشتن یک ملت یکپارچه به وجود می‌آید و اساس آن را ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم شکل می‌دهد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۹: ۴۴۵). ناسیونالیسم که در فارسی به معنی ملی-گرایی و ملت‌باوری آمده است از مشتقات واژه (nation) است که در ابتدا به معنای گروهی از مردم به کار رفته است که در یک سرزمین متولد شده‌اند؛ اما امروزه در ادبیات سیاسی، ناسیونالیسم^۲ یا ملت‌باوری به معنای آگاهی ملی و احساس تعلق به یک ملت مشخصی که با ویژگی‌های خاص از سایر ملت‌ها متمایز شده است به کار می‌رود. ناسیونالیسم، مستلزم احساس وفاداری و علاقه پرشور افراد به مفهوم انتزاعی ملت و عناصر خاصی چون نژاد، زبان، نمادها، سنت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به‌طور کلی فرهنگ ملی، و اعتقاد به برتری آن‌ها بر عناصر سایر ملت‌ها است (مشکات و جمعی از نویسندگان، ۱۹۰: ۴۶۹).

بر این مبنا، دولت ملی زمانی شکل گرفته و پایدار می‌ماند که احساس ملی، هویت ملی و حس متعلق بودن به نظام حاکم و همدیگر‌پذیری در یک جامعه به وجود آید. تجربه‌های تاریخی و سیاسی بسیاری از کشورها نشان داده است که تنها راه ایجاد دولت ملی؛ بازتعریف نظام سیاسی کارآمد، سرشکن ساختن قدرت و سهمیم ساختن اقوام متفرق و طیف‌های مختلف در حکومت و تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری از طریق سازوکارهای دموکراتیک و ایجاد یک نظام عادلانه و مبتنی بر اراده مردم است، تا دولت مذکور از یک‌سو بتواند جامعه متفرق، اقتصاد ضعیف و ژئوپلیتیک ملتهب را مدیریت کند و از سوی دیگر با اتخاذ سیاست خارجی متوازن و چندجانبه‌گرایانه، منافع قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای را در خصوص قضایای کشور مدیریت نماید.

^۱. Nation- State

^۲. Nationalism

۱. چالش‌های بین‌المللی

منظور از چالش‌های بین‌المللی، عوامل و زمینه‌های هستند که راه رسیدن به ایجاد دولت ملی در افغانستان را دشوار ساخته و به‌عنوان مانع و بازدارنده عمل کرده‌اند. بحران افغانستان فارغ از کش‌وقوس‌های داخلی، متأثر از چالش‌های بین‌المللی و عواملی است که این کشور را در بازه زمانی بیست ساله (۲۰۰۱-۲۰۲۱) از تشکیل و ایجاد یک دولت ملی مقتدر و با ثبات بازمانده است. مراد از چالش‌های بین‌المللی در این پژوهش، شاخص‌هایی نظیر:

۱. رقابت‌های ژئوپلیتیک؛ ۲. مناقشه دیورند و؛ ۳. فعالیت گروه تروریستی داعش است. برخی از این عوامل از کشورهای منطقه‌ای (نظیر پاکستان، هند، ایران، عربستان، قطر، امارات، ترکیه، کشورهای آسیای مرکزی) و برخی دیگر از کشورهای فرامنطقه‌ای (مثل آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا) تأثیر پذیرفته‌اند.

رقابت‌های ژئوپلیتیک: افغانستان با توجه به دارا بودن موقعیت خاص ژئوپلیتیکی و ره-آورددهای راهبردی، از هزاران سال به این‌سو، بزرگ‌ترین چهار راه آسیا و محل تلاقی فرهنگ‌ها و تجارت کشورهای مختلف از جمله هند، ایران، چین و آسیای مرکزی بوده است (آرنی، ۱۳۷۶: ۲). موقعیت هارتلندی افغانستان موجب شده است که این سرزمین، لشکرکشی کشورگشایان و تجاوز قدرت‌های مختلفی را در طول تاریخ به خود ببیند.

«حمله اسکندر مقدونی، چنگیز مغول، تیمور لنگ، بابر، نادرشاه افشار، جنگ‌های سه-گانه انگلیس و حائل شدن بین روسیه و هند بریتانیا، تجاوز شوروی در ۱۹۷۹م.» (حکمت‌نیا، ۱۳۸۳: ۹۷) و حمله نظامی آمریکا به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱م. (تمنا، ۱۳۸۷: ۳۱)، از جمله رخدادهایی است که واقعیت‌های ژئوپلیتیک افغانستان را به نمایش می‌گذارد.

از این منظر، افغانستان، یکی از نقاط حساس جغرافیایی است که در هارتلند مورد نظر مکیندر قرار گرفته است. دکترین مکیندر^۱، پیروزی را از آن کسانی می‌دانست که بر این محدوده از خشکی‌های جهان تسلط یابد. او معتقد بود که هرکس بر هارتلند آسیا حاکم شود، بر جزیره جهانی حاکم خواهد شد (Mackinder, 1943). همین‌طور، نیکولاس اسپایکمن در مقام رد و یا پاسخ به تئوری مکیندر، مدعی است که ناحیه اصلی در تئوری هارتلند، منطقه هلال پیرامونی داخلی (ریملند) است و اعتقاد بر آن دارد که هرکس ریملند را در کنترل داشته باشد، بر اوراسیا حکومت می‌کند و هرکس بر اوراسیا حکومت کند، سرنوشت جهان را در دست خواهد داشت (Spykman, 1944: 43). این طرز تلقی در تئوری

^۱. Mackinder

قدرت دریایی ماهان نیز صادق است؛ زیرا قدرت‌ها به واسطه حضور در اقیانوس هند و خلیج فارس می‌توانند بر بخش اعظم انرژی دنیا نظارت داشته باشند (Mahan, 1918). حضور بیست ساله ایالات متحده آمریکا پس از حادثه یازده سپتامبر در مناطق ریملندی و در تنگنا قرار دادن هرچه بیشتر روسیه، ایران و چین این مسئله را به اثبات رساند که حوزه آسیای مرکزی و در کنار آن افغانستان، برای این کشور دارای اهمیت است.

در نظریه ماهان و اسپایکمن نه تنها از اهمیت افغانستان کاسته نشده است، بلکه به دلیل پررنگ شدن نقش انرژی و مسیر واسطی که افغانستان از شمال به جنوب در حوزه انتقال انرژی (نفت و گاز حوزه خزر) به اختیار می‌گذارد، به این جغرافیا اهمیت بیشتری بخشیده است (رحیم صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۶). پروژه تاپی که در قالب طرح یک هزار و شش-صد کیلومتری، گاز دولت‌آباد ترکمنستان را به هند از مسیر افغانستان به پاکستان و سپس به هند انتقال می‌دهد (عزتی و بازی لاشکی، ۱۳۹۳: ۹) نیز ناشی از قابلیت‌های واقع شده در سرزمین افغانستان است.

منابع و ذخایر فراوان نفت و گاز خزر (کاسپین)^۱، موقعیت گذرگاهی، ارتباطی، کنترل تولید منابع و خطوط لوله انرژی، توان تأثیرگذاری بر بحران‌های منطقه، باعث شده است که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای تحقق اهداف خود و پر کردن خلاء قدرت در آسیای مرکزی به رقابت با یکدیگر بپردازند (عزتی و بایی لاشکی، ۱۳۹۱: ۳۱).

از این نظر، افغانستان به دلیل مجاورت با بیضی انرژی راهبردی و همسایگی با کشورهای حوزه خزر از قابلیت‌های جدیدی برخوردار است (رحیم صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۷)؛ زیرا یکی از راه‌های آسان و مطمئن برای ورود به آسیای مرکزی، راه ترانزیتی و دهلیز اقتصادی افغانستان است که این منطقه‌ای محصور در خشکی را به دریای آزاد، جنوب شرق آسیا و شبه قاره هند و در نهایت اروپا وصل می‌کند.

آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر که از غنی‌ترین ذخایر هیدروکربنی در جهان برخوردار است، پس از منطقه خلیج فارس در مقاوم دوم جهان قرار می‌گیرد. برخی منابع مدعی‌اند که این منطقه بیش از ۱۷۸ میلیارد بشکه نفت دارد که این میزان در حدود یک ششم کل ذخایر کشف شده دنیاست (جهانگیری و حسینی، ۱۳۹۳: ۵۵۳).

با وجود این، افغانستان به دلیل بی‌کفایتی‌های سیاسی، شکنندگی‌های داخلی، مداخلات خارجی و قرارگرفتن در موقعیت حساس ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی متشنج، همواره

^۱. Caspian

نقش سرزمین حائل و میز تقابل را میان بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای بازی کرده است. سرنوشت سیاسی افغانستان که همواره در اثر تصادم و تقابل منافع قدرت‌های بزرگ شکل می‌گرفت، خواسته یا نخواست، این کشور در معرض بازی‌های بزرگ جهانی و تنش‌های منطقه‌ای قرار گرفته است. این کشور هم‌چنان که در پهنه قرن نوزدهم و دو دهه نخست قرن بیستم به‌عنوان منطقه حائل، بین دو قدرت بزرگ جهانی یعنی روسیه تزاری در شمال و بریتانیای کبیر در جنوب و شرق قرار داشت. در قرن ۲۰، به کانون جنگ سرد و میز تقابل شوروی و آمریکا تبدیل شد. براین مبنای، تغییرات سیاسی و امنیتی، ظهور احزاب چپی و اسلام‌گراهای سیاسی، کودتای هفتم ثور - اردیبهشت ۱۳۵۷، اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ‌های داخلی میان مجاهدین، ظهور طالبان و بالاخره مداخله نظامی آمریکا به افغانستان (پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱)، از جمله ره‌آوردهای این تقابل و ناهمسویی کشورها در افغانستان بوده است.

گرچه آمریکایی‌ها، هدف از حضور نظامی‌شان را در افغانستان؛ سرکوب القاعده، گروه‌های تروریستی و حمایت از منافع غرب در قالب انتقام و پاسخ فوری قلمداد کردند (Gates, 2014: 350-361)؛ اما بسیاری از کارشناسان برآنند که هدف از حضور ایالات متحده در افغانستان، تعقیب و تأمین امنیت ملی آمریکا و مقابله با ظهور قدرت‌های ضد هژمون نظیر روسیه و چین در منطقه بوده و بر آنند که مهار ایران، کنترل بر منابع انرژی آسیای مرکزی و خاورمیانه از مهم‌ترین محورهای اهداف حیاتی آمریکا در بازه زمانی (۲۰۲۱-۲۰۰۱) بوده است (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۰۱).

در مقابل، روسیه در پی حادثه ۱۱ سپتامبر از حمله نظامی ایالات متحده و جنگ علیه تروریسم در افغانستان به‌صورت نر می‌حمایت کرد (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۹) و انتظار داشت که با پیوستن به ائتلاف جنگ علیه تروریسم و همراهی با ایالات متحده، از خطر فزاینده بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی جلوگیری کند و به منافع بیشتری دست یابد ((Sangar, 2016: 62)؛ اما تداوم جنگ و حضور آمریکا در منطقه باعث شد تا اهداف و راهبرد روسیه در قبال آمریکا تغییر کند (وحیدی، ۱۳۸۱: ۹۵).

به عقیده برخی کارشناسان، روسیه به‌عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای که همواره نقش ناظر و کنترل‌گر را در آسیای مرکزی بازی می‌کند، نمی‌توانست حضور آمریکا و نیروهای همسو با غرب را در منطقه برتابد (Lang, 2014:2) و به مسیرهای انرژی که خارج از کنترل روسیه قرار می‌گرفت، خوش‌بین باشد (Sangar, 2016: 66-68). از این‌رو، در یک تعامل اعلام نشده و همراه با کشورهای هم‌سود به تجهیز تسلیحاتی و لجستیکی طالبان پرداخت تا این که زمینه شکست و خروج قوای آمریکایی از افغانستان فراهم شد.

همین‌طور، یکی از ملاحظات امنیتی ایران، حضور دیرپای نیروهای نظامی ناتو و آمریکا در افغانستان پس از انعقاد پیمان راهبردی و امنیتی این کشور با افغانستان بود (خرم، ۱۳۹۸: ۳۷۱) که نمی‌توانست حضور نیروهای آمریکایی و بیگانه را در منطقه برتابد (تیشه یار، ۱۳۹۱: ۴). حضور نیروهای آمریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در ولایت‌های مجاور ایران، امنیت ملی این کشور را تحت تأثیر قرار داده، از گسترش تعاملات و مراودات دوجانبه ایران - افغانستان می‌کاست (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۹۲). سیاست‌های رقابت‌آمیز این دو کشور در جغرافیایی افغانستان تا آن‌جا دامن گستراند که برخی کارشناسان پروژه انتقال‌گاز ترکمنستان از مسیر افغانستان به پاکستان و از آن طریق به هند را یکی از برنامه‌های توسعه‌ای مشترک منطقه‌ای آمریکا در رقابت با ایران دانسته (عزتی و بایی‌لاشکی، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۱) و معتقدند حمایت امارات و عربستان سعودی از پروژه انتقال گاز ترکمنستان و حوزه خزر از مسیر افغانستان به پاکستان و سپس به هند (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۵) نیز در سایه همین رقابت‌ها دنبال شده است.

هند و پاکستان، کشورهای رقیب و متخاصم دیگری در منطقه هستند که در طول چهار دههٔ پسین، منافع خود را در جنگ‌های نیابتی و اطلاعاتی در جغرافیای افغانستان دنبال کرده‌اند. روس‌ها و چینی‌ها، قضایای افغانستان را با رویکردهای امنیتی و اقتصادی در رقابت با غرب و آمریکا را دنبال کرده‌اند. کشورهای آسیای مرکزی (نظیر تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان)، از جمله بازیگران منطقه‌ای هستند که در قضایای افغانستان رویکرد دفاعی اقتصادمحور اختیار کرده و بیشتر به گسترش روابط اقتصادی، دفع تهدیدات تروریسم، قاچاق مواد مخدر و امنیت مرزی متمرکز بوده‌اند.

به این ترتیب، رقابت‌ها، دشمنی‌ها، برتری‌طلبی‌ها و پویایی‌های امنیتی برخی از کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ در ژئوپلیتیک افغانستان، آسیب‌های جدی‌ای را در خصوص ثبات سیاسی، امنیت ملی و فرآیند دولت - ملت‌سازی در افغانستان به وجود آورده‌اند که نیازمند واکاوی نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پس از بررسی سایر چالش‌های بین‌المللی مناقشه ساز در این خصوص است.

مناقشه دیورند. معاهده دیورند که از آن به نام خط دیورند یاد می‌شود، در مورد سرحد شرقی و جنوبی افغانستان است که میان امیر عبدالرحمن خان و انگلیسی‌ها به نمایندگی مورتیمر دیورند در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳م (۲۱ عقرب - آبان ۱۲۷۲ش)) به امضا رسید. به موجب احکام این موافقتنامه، امیر عبدالرحمن از ادعای افغانستان بر مناطقی مثل صوات،

باجور، چترال، وزیرستان و چمن صرف نظر کرد و در مقابل تصدیق انگلستان را در مورد این که دره کتر تا اسمار و علاقه بیرمل در وزیرستان جزء افغانستان می‌باشد، به دست آورد (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۴۱۷)؛ اما این معاهده در پنجاه سال اخیر از سوی هیچ‌یک از زمامداران افغانستان مورد قبول و پذیرش واقع نشده است. برخی از تاریخ نویسان و سیاست‌گذاران، امیر عبدالرحمن را فاقد چنین صلاحیت دانسته و معتقدند که امیر در اثر فشار و سلطه انگلیسی‌ها بر منطقه، چنین معاهده ننگینی را امضا کرده است (غبار، ۱۳۴۶: ۶۹۲) و برخی دیگر معتقدند که امیر با آگاهی کامل از عدم اطاعت، مناطق قبایلی از دولت وقت افغانستان به چنین معاهده تن داده است (رک؛ فرهنگ، ۱۳۹۰: ۴۱۷).

به هر حال، داعیه‌داری دیورند یا استقلال‌خواهی این منطقه تحت عنوان «پشتونستان» از جانب افغانستان، در پنجاه سال اخیر باعث شده است که روابط دو کشور پس از شکل‌گیری و استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷م. مسیر خوبی را طی نکند. تنش‌های شدید سیاسی دو کشور در سال‌های (۱۹۸۷-۱۹۷۳-۱۹۶۱-۱۹۵۰-۱۹۴۹) (حکمت‌نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۶)، بمباران قریه مغلگی پکتیا (در سال ۱۹۴۹) توسط پاکستان، از جمله ره‌آوردهای این تنش است که باعث شد پارلمان افغانستان معاهده دیورند را در همان سال ملغی اعلام کند (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۶۶۳). پس از الغای این معاهده از جانب افغانستان، هیچ‌یک از زمامداران افغانستان، حتی طالبان که از وفادارترین و نزدیک‌ترین دولت به پاکستان محسوب می‌شدند، دیورند را به رسمیت نشناختند.

حامد کرزی - رئیس‌جمهور اسبق - پس از روی کار آمدن دولت جدید در افغانستان با رویکرد گفتمان محور و حسن نیت در طول زعامتش، بیست بار به پاکستان سفر کرد؛ اما هیچ‌گاه قادر نشد نتیجه ملموسی در خصوص صلح و تحکیم روابط دوستانه و متقابل با پاکستان به دست آورد (سپینتا، ۱۳۹۶: ۶۷۴ و ۱۷۶). متعاقب آن اشرف غنی، علی‌رغم چرخش‌های بنیادین در سیاست خارجی سعی کرد با رویکرد موازنه‌گرایی اقتصادمحور، خارج از دغدغه دیورند، نظر مثبت پاکستان را در برقراری رابطه دولت - دولت جلب کند و پاکستان از حمایت طالبان باز دارد، اما موفق نشد.

نگاه ایده‌آلیستی و نوستالژی‌گرایانه زمامداران افغانستان به این قضیه که گویا روزی قدرتمند خواهیم شد و آن سرزمین را دوباره به کشور ضمیمه خواهیم ساخت؛ موجب شده است که افغانستان فرصت‌های خوبی را در راستای تأمین صلح، ثبات سیاسی، امنیت ملی و توسعه اقتصادی از دست دهد و هزینه‌های سنگینی بپردازد.

در مقابل، پاکستان با نگاه کاملاً متفاوت از افغانستان، خط دیورند را مرز قانونی و بین‌المللی می‌داند که میان امیر عبدالرحمن خان و طرف بریتانیایی (دیورند) در ۱۸۹۳ میلادی به امضا رسیده و پس از آن توسط حکام وقت در معاهدات سلسله‌ای در سال‌های (۱۹۳۰-۱۹۲۱-۱۹۱۹ و ۱۹۰۵) نیز مورد تأیید قرار گرفته است (رک؛ فرهنگ، ۱۳۹۴: ۴۵۶، ۵۰۹، ۵۱۶، ۶۰۴). از این منظر، پاکستانی‌ها خود را میراث‌دار امپراتوری بریتانیا در سرزمین‌های معامله شده میان هند بریتانیا و دولت‌های پیرامون در هنگام استقلال و تقسیم شبه‌قاره به هند و پاکستان می‌دانند (Omrani, 2009: 190).

اکنون با سپری شدن بیش از یک قرن، نه افغانستان توانسته است مرزی که توسط خط دیورند نشانی شد به رسمیت بشناسد و نه هم پاکستان قادر شده است رضایت افغانستان را در این مورد جلب و به این مناقشه پایان دهد (اندیشمند، ۱۳۹۱: ۹۲).

در نتیجه، رویکرد اصلی سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان، حل معضل مورد مناقشه دیورند به نفع پاکستان با حاصل جمع صفر است. پاکستان نمی‌خواهد دولت قدرتمند ملی و حاکمی را در افغانستان تحمل کند که خواهان بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته افغانستان در سده هجدهم میلادی و پیش از آن است. عمق راهبردی پاکستان بر آن بنا می‌یابد که دولت ضعیف و فرمان‌برداری در کابل روی کار آید که تا از یک‌سو نفوذ و نفوس هند در منطقه زوده و تضعیف شود و از سوی دیگر، این کشور در زمان تنش با هند محلی برای سربازگیری و بازار خوب و پر رونقی برای عرضه کالای زراعتی و صنعتی خود در افغانستان داشته باشد. از این‌رو، منازعه بر خط مرزی دیورند میان افغانستان و پاکستان، یکی از چالش‌های دیگر تاریخی، جغرافیایی و سیاسی است که نظام‌های سیاسی حاکم در افغانستان را همواره به چالش کشیده است. هرچند که سیر وقایع و تحولات اخیر در چهل و چهار سال گذشته، نقش چالش‌برانگیز دیورند را تحت‌الشعاع قرار داده ولی با وجود این، دیورند به‌عنوان متغیر مستقل، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های دو کشور در طول تاریخ داشته است (اندیشمند، ۱۳۹۱: ۱).

داعش. گروه تروریستی داعش، چالش دیگری در بحران افغانستان است که پس از شکست در عراق و سوریه، با استفاده از فضای ملتهب منطقه‌ای و حمایت برخی کشورهای پیرامونی و قدرت‌های تأثیرگذار، حوزه نفوذش را در افغانستان گسترده کرده است. داعش، پس از شکست سنگین در خاورمیانه، سعی کرد حوزه فعالیت خود را در افغانستان، پاکستان، مناطق قبایلی، آسیای مرکز و حتی ایران تحت عنوان شاخه خراسان بگستراند.

این گروه تندرو، هدف اساسی خود را احیای خلافت اسلامی بر اساس آنچه در سه قرن نخستین اسلام وجود داشته است، اعلام می‌کند و بر آن است که این گروه مجری احکام الهی بعد از صحابه و تابعین در جهان کنونی است؛ اما عملکرد داعش هیچ مناسبتی با صدر اسلام ندارد. داعش نه تنها درگیر جنگ با غرب و جریان‌های سکولاریستی است، بلکه مسلمانان شیعه و جریان‌های سنی میانه‌رو را نیز برنمی‌تابند و با آن‌ها همواره در حال جنگ است (امامقلی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۳۵).

کارولین کنون، یکی از کارشناسان این عرصه معتقد است که روش‌های داعش برای رسیدن به این اهداف اغلب ترور، قتل و ایجاد وحشت در بخش‌های از دنیای اسلام و جهان پیرامون است که با این گروه دیدگاه متفاوت دارند. (کنون، ۱۳۹۹: ۹-۱۰). گروه تروریستی داعش از اوان پیدایش با دید جهان‌گستری، خواستار به اصلاح حاکمیت خلافت اسلامی در خاورمیانه، گستره‌ای از شمال آفریقا و جنوب اروپا تا قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان و حتی بخش‌هایی از ایران و هند شدند؛ اما پس از شکست در عراق و سوریه، این جریان رادیکال سعی کرد با استفاده از فضای رقابتی میان بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ، حوزه نفوذش را در افغانستان بگستراند.

افغانستان به سبب آسیب‌پذیری‌های امنیتی و جغرافیای ناامنی که داشت بیش از همه مورد توجه این گروهک تروریستی قرار گرفت. تفکر تحریف شده جهادی در میان گروه‌های تندرو اسلامی، فقر و بی‌سوادی، ضعف ساختاری و ناکارآمدی دولت در تأمین امنیت و فقدان برنامه کارآمد امنیتی دولت در قبال نیروهای مخالف، سبب شد بسیاری از نیروهای اغفال شده جذب این جریان شوند و ورود این جریان تکفیری را به افغانستان تسهیل نمایند (محمودی و ملازهی، ۱۳۹۵: ۱۱۹). گرچه حضور اعضای عرب داعش در افغانستان منتفی نیست؛ ولی به نظر می‌رسد رهبری و بدنه اصلی گروه خراسانی داعش را پاکستانی‌ها، افغان-ها، تاجیکستانی‌ها، ازبکستانی‌ها، چچنی‌ها و اویغورهای چین تشکیل می‌دهند (محمودی و ملازهی، ۱۳۹۵: ۱۲۰)؛ اما این مسئله به خوبی روشن است که داعش یک پدیده داخلی در افغانستان نیست و نمی‌تواند جایگاه و پایگاه مردمی داشته باشد.

داعش با اعلام تأسیس شاخه خراسانی^۱ خلافت و تعیین امیر برای آن از سال ۲۰۱۵ تا اکنون توانسته است حملات مهیب و زیان‌باری را در افغانستان سازمان‌دهی کند و حکومت افغانستان را به چالش جدی امنیتی مواجه سازد (چگنی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۳).

^۱. (IS-K)

وحشت‌افکنی این گروه در میان شیعیان افغانستان، قتل انسان‌های بی‌گناه و انفجاری مهیب در اماکن عمومی، تاکنون جان‌های بی‌شماری را در افغانستان گرفته و امنیت افغانستان را با چالش جدی مواجه ساخته است. با این توضیح، اگر طالبان به سبب جنگ‌های پارتیزانی، جبهه‌ای و حملات انتحاری، تهدید شماره یک محسوب می‌شدند؛ داعشی‌ها حتماً تهدید شماره دوم به حساب می‌آمدند. عملیات انتحاری در میدان هوایی کابل، حمله به هتل محل اقامت چینی‌ها در شهر نو کابل، حمله به کارمندان وزارت خارجه و به سفارت روسیه و پاکستان در کابل از مدعش‌ترین حملات انتحاری این گروه پس از ورود دوباره طالبان به کابل بوده است. مؤسسه مطالعات راهبردی شرق، مدعی است که از زمان به قدرت رسیدن طالبان (۲۴ مرداد ۱۴۰۰- تا ۲۱ دی ۱۴۰۱)، ۲۶۷ حمله مختلف توسط این گروه در افغانستان انجام شده است (مؤسسه مطالعات راهبردی شرق: دوشنبه ۲۱ دی ۱۴۰۱).

به این ترتیب، گروه تروریستی داعش که از اوان پیدایش با دید جهان‌گستری، خواستار به اصلاح حاکمیت خلافت اسلامی در خاورمیانه، گستره‌ای از شمال آفریقا و جنوب اروپا تا قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان و حتی بخش‌هایی از ایران و هند هستند، تحت هر شرایطی امنیت افغانستان را مختل کرده از شکل‌گیری نظام سیاسی مقدر و ملی در افغانستان جلوگیری می‌نمایند مگر این که صحنه سیاسی و امنیتی در افغانستان دگرگون و متحول شود.

۲. عوامل اثرگذار منطقه‌ای و بین‌المللی

عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی شامل بازیگرانی می‌شود که هرکدام به نحوی در قضایای افغانستان دخیل بوده و در بازه زمانی (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، بر اوضاع سیاسی و امنیتی افغانستان اثرگذار واقع شده‌اند. این بازیگران در دو دسته منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به شکل زیر قابل تحلیل و بررسی هستند.

بازیگران منطقه‌ای. بازیگران منطقه‌ای کشورهای نظیر پاکستان، هند، ایران، عربستان، قطر، امارات، ترکیه و کشورهای آسیای مرکزی را شامل می‌شود که هرکدام به نحوی در قضایای افغانستان دخیل بوده‌اند؛ اما دخالت آن‌ها به نسبت گستره منافع، حوزه رقابت و کنش‌های راهبردی آن‌ها قابل تحلیل است. در تجزیه و تحلیل بحران افغانستان، ممکن است دانشمندان با استفاده از پارامترهای (امنیتی، اقتصادی، منافع ملی و تضادهای ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی) برای هریک از بازیگران نقش محوری قائل شوند و نتایجی را خاطر نشان کنند؛ اما در پژوهش حاضر، مسئله به‌گونه‌ای نقش بسته است که نمی‌توان عامل یا مانع خاصی را

علت بنیادی قرارداد؛ بلکه مجموع از عوامل (امنیتی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و ژئوپولیتیکی) کشورها یا بازیگران بین‌المللی به تناسب نقش و اثرگذاریشان در تحولات سیاسی - امنیتی افغانستان درخور تحلیل و ارزیابی هستند.

پاکستان و هندوستان. هند و پاکستان، کشورهای رقیب و متخاصمی در منطقه هستند که در طول چهار دههٔ پسین، منافع خود را در جنگ‌های نیابتی و اطلاعاتی در جغرافیای افغانستان دنبال کرده‌اند. افغانستان هرچند از نظر ژئوپولیتیکی و سرزمینی جزء شبه‌قاره هند محسوب نمی‌شود؛ اما از نظر امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همواره متأثر از تحولات شبه‌قاره بوده است. افغانستان به سبب وابستگی‌های امنیتی، نیازهای اقتصادی و وجود الگوهای دوستی و دشمنی، هیچ‌گاهی قادر نشده است فارغ از تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در این مجموعه امنیتی منطقه‌ای عمل کند (فاطمی‌نژاد و محمدزاده، ۱۳۹۷: ۳۹۹)؛ زیرا در کنار تضادهای بنیادین ارضی و ایدئولوژیکی که در قضیه «کشمیر» یا اسلام و هندوئیسم میان پاکستان و هند وجود دارد، مسئله دیورند، شاخص مناقشه ساز دیگری است که حوزه این رقابت‌ها را به جغرافیای افغانستان کشانیده و این سرزمین را به میدان جنگ‌های نیابتی و اطلاعاتی دو کشور مبدل ساخته است.

تاریخ روابط افغانستان و پاکستان به زمان استقلال این کشور در ۱۹۴۷م. برمی‌گردد (حداد عادل، ۱۳۷۹: ۴۵۵). این دو کشور از همان ابتدا با چالش‌های متعددی، از جمله مسئله مرزی دیورند و موضوعات قومی و قبیله‌ای مواجه بوده‌اند. مرز طولانی دیورند که در دوره استعمار بریتانیا بین دو کشور کشیده شده بود، در پنجاه سال پسین هرگز از سوی حکام افغانستان به رسمیت شناخته نشد. داعیه‌داری دیورند یا استقلال‌خواهی این منطقه از جانب افغانستان تحت عنوان «پشتونستان» موجب شد روابط میان افغانستان و پاکستان طی سال‌های متمادی به تیرگی بگراید و افغانستان از این ناحیه آسیب‌های بیشتری را متحمل شود (اندیشمند، ۱۳۰۹۱: ۷۶-۷۵).

این درحالی است که حامد کرزی - رئیس‌جمهور اسبق در طول دوره حکومتش، بیست بار به پاکستان سفر کرد؛ اما هیچ‌گاه موفق نشد نتیجه ملموسی در خصوص صلح و تحکیم روابط دوستانه و متقابل با پاکستان به دست آورد (سپنتا، ۱۳۹۶: ۶۷۴ و ۱۷۶). متعاقب آن، اشرف غنی، علی‌رغم چرخش‌های بنیادین در سیاست خارجی و تدبیر سیاست اقتصاد محور (فارغ از دغدغه دیورند)، نیز قادر نشد نظر مثبت پاکستان را در برقراری رابطه دولت - دولت

جلب کند و این کشور را از حمایت طالبان و کنش‌های منفی و غیر سازنده‌اش در قبال افغانستان باز دارد (مشیرزاده و مهدی، ۱۴۰۰: ۳۲۴).

البته این مسئله را نباید از نظر دور داشت که پاکستان، از جمله کشورهای منطقه است که نقش قابل ملاحظه و تأثیرگذاری در تحولات چهل و چهار سال پسین افغانستان داشته است. این قدرت اتمی هم‌چنان که در زمان جهاد مردم افغانستان، تسهیل‌کننده کمک‌های خارجی به افغانستان بود، در زمان جنگ‌های داخلی، جنگ میان آمریکا و طالبان، انعقاد موافقتنامه‌بُن و آرایش مجدد طالبان برای باز پس‌گیری افغانستان، نقش خیلی مهم و تأثیرگذاری را بازی کرده است. برخی کارشناسان، نقش پاکستان را در ایجاد گروه طالبان، همسان تشکل‌های جهادی، کلیدی دانسته و معتقدند پاکستان در همیاری عربستان سعودی، امارات متحده عربی و موافقت ضمنی آمریکا و انگلیس، این جنبش را بنا نهاد و آن‌ها را به عنوان گروه نفوذی و نیابتی خود وارد حیات امنیتی سیاسی افغانستان ساخت (خواتی، ۱۳۹۰: ۸۵). حضور فیزیکی برخی از حلقه‌های مذهبی پاکستان در افغانستان، تدوین راهکارها و راهبردهای امنیتی از سوی نظامیان پاکستان در دوران جهاد و تلاش پیگیر و همه جانبه سران اسلام آباد در تثبیت و اشاعه قدرت نظامی طالبان و بالاخره فعالیت‌های دیپلماتیک اسلام‌آباد در به رسمیت شناساندن طالبان (دور اول و دوم)، نمونه‌های آشکاری از نقش فعال و عریان پاکستان در قبال تحولات افغانستان است (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۲).

با وجود این، پاکستان علی‌رغم حمایت‌های بی‌دریغ از طالبان، هیچ‌گاه نمی‌خواهد دولت قدرتمند و حاکم را در افغانستان تحمل کند که خواهان بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته افغانستان در سده هجدهم میلادی و پیش از آن است. رویکرد اصلی پاکستان در قبال افغانستان حل معضل مورد مناقشه دیورند به نفع پاکستان، با حاصل جمع صفر است. عمق راهبردی پاکستان بر آن بنا می‌یابد که دولت ضعیف و فرمان‌برداری در کابل روی کارآید که نفوذ و نفوس هند در منطقه تضعیف شود. به باور پاکستانی‌ها، این راهبرد آن‌ها را قادر خواهد ساخت که از یک‌سو محلیبرای سربازگیری در زمان تنش با هند داشته باشند و از سوی دیگر، با ایجاد اختلال و بحران در افغانستان، بتوانند ضمن دسترسی به آسیای مرکزی، بازار خوب و پر رونقی را برای عرضه کالای زراعتی و صنعتی خود در افغانستان و منطقه تدارک ببینند.

در مقابل، هند کشوری است که با افغانستان پیشینه‌ای تاریخی بلندی دارد. روابط افغانستان با هند از زمان استقلال آن همیشه در بستر آرام و عاری از خصومت و تنش بوده است. هر دو کشور در نظام بین‌الملل گذشته، با تعقیب سیاست صلح جویانه، به‌خصوص در

جنبش عدم انسالک بذل مساعی مشترک بین‌المللی داشته و همکاری متقابل و مناسبات نیکی داشته‌اند؛ اما سیاست هند در زمان حاکمیت اول طالبان و پس از آن، در دوره جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۱) با نگاه راهبردی، رویکرد فعال‌تری به خود گرفت. ظهور طالبان و قدرت‌یابی این گروه در افغانستان که از حمایت همه‌جانبه سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (آی. اس. آی) برخوردار بود، نمی‌توانست خشم اطلاعاتی، امنیتی و سیاسی هند را برتابد و این کشور را از یک بازیگر منفعل به کنش‌گر فعال تبدیل نماید. به این دلیل، هند، حتی پیش از تحولات یازده سپتامبر ۲۰۰۱م. در گروه کشورهای ضد طالبان قرار داشت و از دولت استاد ربانی حمایت کرد. این رویکرد در حوادث پسا ۲۰۰۱ و شکل‌گیری دولت متمایل به غرب در افغانستان نیز از جانب هند دنبال شد و این کشور را در زمره‌ی همکاران و متحدان راهبردی افغانستان قرارداد (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۶۹).

مشارکت عملی هند در بازسازی شاهراه راهبردی دلارام - زرنج، سرمایه‌گذاری در پروژه بند آب «کمال خان»، «بند سلمان» و پروژه انتقال برق ازبکستان از پلخمیری به کابل، سرمایه‌گذاری در پروژه مهمپایپ لاین گاز (TAP)، بندر چابهار و سایر کمک‌های اقتصادی و فرهنگی که این کشور در افغانستان داشت، نمایانگر اهمیت افغانستان و تعاملات دو‌جانبه و کشور هند و افغانستان در بیست سال پسین بوده است (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۷۰).

اما به باور نگارندگان، هدف اصلی هند از گسترش روابط با افغانستان خوش‌بینی اینکشور نسبت به مردم افغانستان یا حکومت‌های وقت نبوده است؛ بلکه ناشی از نیاز راهبردی و امنیت‌محور هند در مقابل پاکستان بوده است. فعالیت‌های امنیتی اقتصادی و فرهنگی هند در افغانستان، در واقع با هدف مقابله با نفوذ رقیب سنتی‌اش «پاکستان» و در حصار کشیدن این همسایه اتمی بوده است. سرمایه‌گذاری در طرح‌های اقتصادی افغانستان در زمان جمهوریت و بازگشایی کنسولگری در مناطق جنوبی پشتون نشین، از جمله راهبردهای کشور هند بود که با هدف منزوی ساختن پاکستان و اجرای طرح محاصره پاکستان در منطقه انجام می‌پذیرفت (Corinna, 2009: 42). گسترش فعالیت‌های نظامی - جاسوسی هند و تأسیس شبکه‌های آموزشی نیروهای مسلح در مناطق مختلف افغانستان، از جمله کنش‌های راهبردی هند بود که در پوشش حمایت‌های بین‌المللی و بازسازی افغانستان، جهت تضعیف نقش پاکستان در افغانستان و ایجاد هرج و مرج در بلوچستان و دیورند به کار گرفته می‌شد (رفیع و بختیاری جامی، ۱۳۹۳: ۴۶).

در این خصوص بوزان می‌نویسد: «گرچه مجموعه امنیتی جنوب آسیا پیرامون رقابت هند و پاکستان شکل می‌گیرد؛ اما این افغانستان است که مرز آن را با مجموعه امنیتی خاورمیانه و ساحات دیگر مشخص می‌کند»؛ بنابراین، تردیدی نیست که ثبات سیاسی و امنیتی در افغانستان همواره متأثر از رقابت‌های پاکستان و هند بوده (فاطمی‌نژاد و محمدزاده، ۱۳۹۷: ۴۰۹) و این کشور به سبب بحران آفرینی و رقابت‌های پاکستان و هند با چالش‌های جدی در عرصه ثبات سیاسی و دولت داری مواجه بوده است.

ایران و عربستان. رقابت میان ایران و عربستان سعودی در افغانستان ریشه‌های عمیقی در تاریخ، فرهنگ، مذهب و طیف‌های اجتماعی ساکن در این کشور دارد. گرچه پیش از تجاوز شوروی به افغانستان، تاریخ فرهنگ و مذهب، عواملی تأثیرگذار در رقابت میان دو کشور در افغانستان محسوب می‌شدند؛ اما پس از تجاوز ارتش سرخ به افغانستان و تقابل بلوک شرق و غرب، صحنه بازی کاملاً تغییر یافت و این دو بازیگر منطقه‌ای بیش از پیش وارد کارزارهای امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در افغانستان شدند.

ایران که در همسایگی غربی افغانستان واقع شده است، به دلایل اشتراکات تاریخی، فرهنگی، زبانی و تمدنی، بیشترین زمینه‌های ارتباط و همکاری را در مسیر تاریخ با افغانستان داشته است (فرهنگ، ۱۳۹۴: ۲۰). داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که روابط میان افغانستان و ایران در مسیر تاریخ، همواره سیر خوب و سازنده‌ای را پیموده است؛ اما تحولات چهار دهه پسین در افغانستان به خصوص رقابت‌های شرق و غرب در این منطقه، موجب شده است که این سیاست، فراز و فرودهایی را داشته باشد (بران و پور رشیدی، ۱۳۹۱: ۱۲۷).

با نگاهی به سیر تحولات امنیتی - سیاسی معاصر افغانستان در می‌یابیم که فرازهای حضور ایران در افغانستان، ناشی از عمق راهبردی این کشور در قبال تحولات همسایه شرقی و هم‌زبان است. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰ میلادی، ایران از نخستین کشورهایی بود که ضمن محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان، نیروهای جهادی (به خصوص احزاب شیعی) را در امر مبارزه با متجاوزین کمونیسم و آزادسازی افغانستان حمایت نمود و با آغوش باز بسیاری از مهاجرین را در کشورش میزبانی نمود (گروهی از پژوهشگران، ۱۹۹۹: ۱۳۳).

در ادامه، هم‌زمان با شکست شوروی و سقوط دولت کمونیستی در افغانستان، این کشور در صدد آن بود که با شکل‌گیری حکومت فراگیر و شریک ساختن گروه‌های قومی و مذهبی مختلف در ساختار سیاسی افغانستان، بتواند از حقوق شیعیان و سنی‌های هم‌زبان دفاع کرده و بر رقبای منطقه‌ای‌اش فایز آید؛ اما قبل از آن که این تلاش‌ها به سرانجام برسد،

حکومت برهان‌الدین ربانی از سوی طالبان در سال ۱۳۷۵ به حاشیه رانده شد. با وجود این، جمهوری اسلامی ایران از دولت به حاشیه رانده شده مجاهدین و جبهه متحد در مقابل طالبان حمایت کرد و هیچ‌گاه رژیم طالبان را به رسمیت نشناخت و از تعامل دولت - دولت با آن‌ها اجتناب نمود (ببران و پور رشیدی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

روابط ایران و طالبان از آن‌جا تیره و تار شد که این گروه (مورد حمایت پاکستان و عربستان سعودی) با یورش نظامی به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در مزارشریف، یازده دیپلمات این کشور را به شهادت رسانیده و موضع خصمانه‌ای نسبت به این کشور اتخاذ کردند (تیشه یار، ۱۳۹۱: ۵). جمهوری اسلامی ایران در واکنش به این اقدام طالبان، با استقرار چند تیپ از نیروهای نظامی خویش در مرز با افغانستانانور نظامی هشدارآمیزی را تحت عنوان ذوالفقار ۲ به اجرا گذاشت (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۷) که از سوی طالبان با واکنش‌های منفی و نامتقارنی مواجه شد. ایران با درک وضعیت منطقه و فضای حاکم در نظام بین‌الملل با خویشتن‌داری از حمله به افغانستان خودداری کرد؛ اما این رویکرد نتوانست پایان بخش اختلافات میان جمهوری اسلامی و طالبان تا زمان سقوط حکومت این گروه در افغانستان باشد (طلوعی و شفیعی‌فر، ۱۳۹۷: ۱۳۸).

به این ترتیب، ایران در امتداد سقوط حاکمیت طالبان، علی‌رغم دشمنی دیرپایی که با آمریکا داشت در یک توافق ضمنی، نسبت به مداخله آمریکا و تشکیل دولت موقت در افغانستان، زیر نظر سازمان ملل در گفت‌وگوهای بُن‌آلمان ابراز رضایت کرد. در ازای آن آمریکا پذیرفت که ایران بتواند نقش مثبت و سازنده‌ای را در شکل‌دهی دولت نوین در افغانستان و فرآیند بازسازی در این کشور، پس از سرنگونی طالبان بازی کند (خلیلزاد، ۱۳۹۵: ۱۲۳)؛ اما همکاری‌های تاکتیکی میان ایران و آمریکا در سال ۱۳۸۱، پس از آن که جورج دبلیو بوش (رئیس‌جمهور وقت آمریکا)، ایران را یکی از کشورهای "محور شرارت" خواند به پایان رسید (تیشه یار، ۱۳۹۱: ۵).

این کشور برای بازسازی افغانستان، ۵۶۰ میلیون دلار به‌صورت اعتبار و کمک بلاعوض طی پنج سال (۸۱ تا ۸۵) در نظر گرفت که از جمله ۶۰ میلیون دلار آن برای سال ۱۳۸۱ اختصاص داشت. ایران نخستین کشوری بود که کار بازسازی در افغانستان را با احداث جاده دوغاروند هرات، احداث خط انتقال برق به هرات، راه‌اندازی گمرک میلک، احداث پل ابریشم بر روی رودخانه پریان و ... آغاز نمود (رک؛ ببران و پور رشیدی، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

در کنار رویکردهای دوستانه و منافع مشترکی که ایران در افغانستان دنبال می‌کرد، یکی از ابعاد سیاست خارجی این کشور، رقابت نرم و جنگ فرهنگی با تفکر سلفی‌گری و جریان‌های همسو با وهابیت و (گروه‌های تکفیری) در افغانستان بوده است.

عربستان سعودی که ترویج‌کننده تفکر وهابیت در جهان اسلام است، از حامیان اصلی مالی جهاد افغانستان در زمان جنگ با شوروی محسوب می‌شد. این کشور که در زمان جهاد پنجاه درصد هزینه مالی جنگ افغان‌ها را در مبارزه با شوروی تأمین می‌کرد (کول، ۲۰۰۱: ۱۴۲)، از جایگاه قابل ملاحظه‌ای در میان رهبران اهل سنت و برخی جریان‌های طرفدار سلفیت در افغانستان برخوردار است. گرچه دامنه رقابت میان ایران و عربستان بسیار گسترده و به سطح جهان اسلام است (درویشی و هاشمی، ۱۳۹۵: ۴۵)؛ اما افغانستان همواره از این ناحیه آسیب‌پذیر بوده و با چالش‌های جدی مواجه شده است.

عربستان سعودی به‌عنوان داعیه‌دار خلافت اسلامی، همواره تلاش داشته است از نقش جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان محور تجمع امت اسلامی جلوگیری کند. در این جهت، نخستین راهکار سعودی‌ها، تبلیغ و ترویج وهابیت در ممالک اسلامی به‌ویژه کشورهای تازه استقلال یافته آسیایی، از جمله افغانستان بوده است (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۵۰). ایران نیز در مدار هلال شیعی و گسترش نفوذ خود در منطقه از هیچ نوع تلاشی به‌منظور صدور انقلاب اسلامی و شیعه‌گستری دریغ نورزیده است. هر کدام از این کشورها مدعی یک هویت ایدئولوژیک حکومتی در دنیای اسلام هستند که خود مشتمل بر ارزش‌ها و هنجارهای خاصی است. تضاد و تقابل ارزش‌های فرهنگی این کشورها به‌عنوان دو قطب متضاد در افغانستان به حدی بوده است که اکنون به اعتقاد بسیاری به یک جنگ نیابتی نرم در منطقه و افغانستان تبدیل شده است (درویشی و هاشمی، ۱۳۹۵: ۴۴). رقابت هر دو کشور در افغانستان موجب شد که جامعه اسلامی افغانستان نیز متأثر از دو رویکرد اسلامی سنی و شیعی، دو نگاه متفاوت سیاسی و دو مدل مدیریت سیاسی جامعه اسلامی با تناقضات درونی جدی روبه‌رو شود (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۵۲).

از سوی دیگر، یکی از ملاحظات امنیتی ایران نسبت به افغانستان، حضور دیرپای نیروهای نظامی ناتو و آمریکا در افغانستان بود که می‌توانست بر روابط دو جانبه افغانستان - ایران در این دوره تأثیر بگذارد (تیشه یار، ۱۳۹۱: ۴)؛ زیرا حضور نیروهای آمریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در ولایت‌های مجاور ایران، امنیت ملی این کشور را تهدید می‌کرد و از گسترش تعاملات و مراودات دو جانبه ایران - افغانستان می‌کاست (آقاجری و کریمی، ۱۳۹۴: ۹۲).

مخالفت جمهوری اسلامی با استقرار نیروهای خارجی و فعالیت آن‌ها در افغانستان، سبب می‌شد رویکرد ایران در قبال مبارزه و فعالیت گروه طالبان در افغانستان، شکل نسبتاً ملایم‌تری به خود بگیرد و آن را فرصتی ببیند برای کوچاندن نیروهای آمریکا و متحدان از ورای مرزهای جمهوری اسلامی ایران.

سیاست مهار ایران و به وجود آوردن وضعیت بحران‌زا در مجاورت مرزهای ایران، از جمله سیاست راهبردی آمریکا بود که در منطقه از سوی هم‌پیمانان منطقه‌ای آن، از جمله عربستان و پاکستان دنبال می‌شد. از جمله همکاری شرکت نفت و گاز دلتای عربستان سعودی با شرکت یونیکال، جهت انتقال گاز آسیای مرکزی (تاپی) به پاکستان و از آن‌جا به هند، عامل دیگری بود که پای عربستان سعودی را به این رقابت می‌کشاند (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۵). انتقال گاز ترکمنستان از مسیر افغانستان به پاکستان و از آن طریق به هند، یکی از برنامه‌های توسعه‌ای مشترک منطقه‌ای بود که آمریکا در رقابت با ایران از آن حمایت می‌کرد (عزتی و بایی‌لاشکی، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۱). به این ترتیب، بحران در افغانستان، اغلب امتداد رقابت‌ها، دشمنی‌ها و پویایی‌های امنیتی کشورهای پیرامونی بوده که زمین افغانستان کشیده شده و این کشور را در ایجاد یک دولت ملی مقتدر و با ثبات ناکام ساخت.

امارات متحده عربی و قطر. با توجه به فقدان مرز مشترک و همچنین بُعد مسافتی که میان افغانستان و کشورهای امیرنشین عرب (امارات و قطر) حاکم است، لزوماً نباید رابطه چشم‌گیر و درخور تأملی میان این سه کشور وجود داشته باشد؛ اما از آنجایی که فضای سیاسی و اقتصادی در مقیاس جهانی برای کنش‌گران توانمند و قدرت‌های تعیین‌کننده، باز و وسیع است. بازیگران به ظاهر کوچکی چون قطر و امارت نیز با استفاده از توانمندی‌های اقتصادی، اتخاذ مواضع میانه سیاسی و پرستیژ بین‌المللی، توانسته‌اند قدرت و توانمندی‌های خود را به نمایش بگذارند.

گرچه امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۱ میلادی، به‌عنوان یک کشور مستقل و یکپارچه عرض‌اندام کرد؛ اما سطح روابط میان دو کشور تا قبل از تجاوز شوروی به افغانستان در سطح بسیار پایین قرار داشت. همسویی کشورهای عربی با مبارزان افغانستانی که از اتحاد راهبردی منطقه‌ای این کشورها با ایالات متحده نشئت گرفته، باعث شد که در مقابل طوفان کمونیسم از مجاهدین حمایت کنند و از نفوذ شوروی به آب‌های خلیج فارس و منطقه جلوگیری نمایند (حکمت‌نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۸).

در ادامه این سیاست، امارات متحده عربی از گروه طالبان که قلمرو وسیعی را از (۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱) در اختیار داشتند، حمایت کرد. در این مرحله امارات متحده عربی در یک اقدام کم

سابقه که با سیاست کلی و دیپلماسی بیرون مرزی این کشور همخوانی نداشت، از گروه طالبان حمایت کرد و در کنار پاکستان و عربستان سعودی سومین کشوری در جهان بود که حکومت طالبان را به رسمیت شناخت و با آن‌ها روابط دیپلماتیک برقرار نمود (کول، ۲۰۰۱: ۳۵۱).

بنا بر نوشته حکمت‌نیا: «امارات بر سر اختلاف مرزی و سرزمینی که در سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابو موسی با ایران داشت، سعی کرد با حمایت مالی سه میلیارد دلاری از طالبان، ایران را در این منطقه به چالش بکشد» (حکمت‌نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

در مقابل ایران، گروه‌های مخالف طالبان (نیروهای اتحاد) شمال تحت فرماندهی احمد شاه مسعود را مورد حمایت قرار می‌داد (لطفی، ۱۳۹۴: ۷۰).

جنگ‌های داخلی در افغانستان که زمینه یک نوع رقابت غیرمستقیم را میان کشورهای رقیب فراهم ساخته بود، پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و روی کار آمدن دولت جدید در افغانستان، چهره تازه به خود گرفت. به گونه‌ای که امارات متحده عربی از آغاز مرحله نوین در افغانستان، در مناسبت‌های مختلف و اجلاس‌های بین‌المللی در رابطه با افغانستان، مشارکت فعال داشت و در امر بازسازی کشور به مراتب بالاتر از عربستان سعودی قرار گرفت (تمنا، ۱۳۹۳: ۳۶۴). با وجود این، برخی از تحلیل‌گران حوزه ژئوپلیتیک معتقدند که سیاست امارات در افغانستان به نوعی همراهی با سیاست‌های غرب بوده و حتی حمایت این کشور از پروژه انتقال گاز ترکمنستان و حوزه خزر از مسیر افغانستان به پاکستان در چارچوب رقابت‌های منطقه‌ای امارات و عربستان سعودی با ایران صورت گرفته است (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۵).

در این میان، قطر تنها کشور صاحب اقتدار منطقه‌ای است که در جنگ‌های داخلی و میان‌گروهی در افغانستان، بی‌طرفی اختیار کرده و از رقابت و تقابل با کشورهای دیگر در ورای مرزهای سرزمینی‌اش دوری جسته است (Khatiri, 2021: 26)؛ اما این راهبرد انفعالی نتوانسته است قطر را از اهداف بلند پروازانه‌اش بازدارد. قطر در چارچوب دیپلماسی فعال، تنها کشور عربی بود که پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر به طالبان اهمیت داد و با فراهم‌سازی زمینه حضور و اسکان مجدد آن‌ها در دوحه و سایر شهرهای قطر به آن‌ها جان تازه‌ای بخشید. فرصت‌زایی برای سهیل شاهین - سخنگوی طالبان و سایر رهبران این گروه - در شبکه الجزیره و کانال‌های ارتباطی برای انتقال پیام آن‌ها به جهان، نقش قطر را در قضایای افغانستان بیش از پیش برجسته ساخت. پناه دادن به رهبران سیاسی طالبان و خانواده‌های آن‌ها در جریان مبارزات و جنگ‌های نفس‌گیر آنان علیه نیروهای خارجی و دولت افغانستان، این گمانه‌زنی را در میان نخبگان سیاسی به وجود آورد که قطر نیز همانند

سایر بازیگران خارجی در یک جنگ نیابتی با رقبای منطقه‌ای‌اش درگیر است و اهداف از پیش تعیین شده و راهبردی را در این کشور دنبال می‌کند (بلخی، ۱۳۹۹: ۱۵۸).

به دور از واقعیت نیست که قطر به دلیل حمایت‌های بی‌دریغش از جریان‌ها میانه‌رو و سخت‌اندیشان اسلامی همانند اخوان المسلمین، حماس، سلفی‌ها و طالبان، از سوی کشورهای حوزه خلیج فارس و شرکای اقتصادی‌اش مورد تحریم برخی کشورها قرار گرفت. عربستان سعودی، بحرین و امارات، از جمله کشورهایی بودند که در سال ۲۰۱۷ روابط خود را با این کشور قطع کردند و مدعی شدند که دوحه از گروه‌های تندرو اسلامی حمایت می‌کند و روابط نزدیکی با تهران دارد (Pashtun, 2019: 42).

به موازات این نوع موضع‌گیری‌های سیاسی، گشایش دفتر طالبان در قطر در سال ۲۰۱۱ بسیاری از تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران افغانستان را به این باور رساند که قطر در چارچوب راهبرد منطقه‌ای‌اش سعی می‌کند با حمایت مالی و سیاسی از طالبان و قدرت‌نمایی در این حوزه جغرافیایی، رقبای منطقه‌ای‌اش را به چالش بکشد. این کشور در یک بازه زمانی ده سال با پذیرش ریسک سیاسی - اقتصادی و هم‌سویی برخی کشورهای جهان، موفق شد معادلات بازی را در چارچوب راهبردهای قطر، هم‌سو سازد و با تغییر ذهنیت افکار جهانی از طریق شبکه الجزیره و ابزارهای در دسترس، چهره شناختی گروه طالبان را از یک هویت تهدیدزا به یک سازمان سیاسی تبدیل نماید که تا جایی موفق هم شد (بلخی، ۱۳۹۹: ۱۵۹). افتتاح دفتر طالبان در قطر که بیشتر به یک اقدام اعتمادسازی میان سه ضلع جنگ؛ آمریکا، طالبان و دولت افغانستان تعبیر می‌شد، هدف اساسی آن تسهیل مذاکرات و زمینه‌سازی گفتگوهای مستقیم میان آمریکا و گروه طالبان و دولت افغانستان بود (Khatrī, 2021: 15)؛ اما رهبران طالبان با استفاده از فرصت‌های پیش آمده موفق شدند غربی‌ها و در رأس آن‌ها آمریکایی‌ها را متقاعد سازند که با طالبان وارد مذاکرات مستقیم و رو در رو شوند که این امر باعث شد دولت افغانستان و سایر جریان‌های درگیر در قضایای افغانستان با چراغ سبز آمریکا از متن و میدان عمل به حاشیه رانده شوند (Semple et.al./2021:14).

به این ترتیب، از اکتبر ۲۰۱۸ تا فوریه ۲۰۲۰، میان نمایندگان ایالات متحده آمریکا و طالبان ۹ دور مذاکرات صورت گرفت که عمدتاً کشور قطر میزبانی آن را در دوحه به عهده داشت. در نهایت طرفین پس از مذاکراتی فشرده و نفس‌گیر، توافق‌نامه صلح دوحه را در ۲۹ فوریه ۲۰۲۰ در دوحه قطر به امضا رسانیدند (Semple et.al., 2021: 14)

مفاد این توافق‌نامه که شامل خروج تمام نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان؛ تعهد طالبان نسبت به جلوگیری از فعالیت القاعده و گروه‌های تروریستی در اراضی تحت کنترل طالبان و آغاز گفتگوهای صلح بین طالبان و حکومت افغانستان می‌شد، به سبب خروج زودهنگام نیروهای خارجی از افغانستان و آزادی پنجاه هزار زندانی طالب، جنگ میان نیروهای دولت افغانستان و طالبان شدت گرفت و سرانجام با خروج کامل نیروهای خارجی از افغانستان، تمام شهرهای افغانستان و از جمله پایتخت در ۱۵ اوت ۲۰۲۱/۲۴ اسد ۱۴۰۱ به صورت کامل تحت سلطه طالبان قرار گرفت و نظام جمهورییت از هم فروپاشید.

ترکیه. وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان، رخدادهای بود که ترکیه را خواسته یا نخواست به تبعیت از تعهداتی که در (ناتو - ایساف) داشتند، وارد کارزارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی در افغانستان ساخت. این کشور بنابر تعهداتی که در ناتو داشت، برای مدتی فرماندهی نیروهای بین‌المللی را در افغانستان به عهده گرفت و تعدادی از سربازان این کشور در ائتلاف ضد تروریسم (ناتو - ایساف) در افغانستان به فعالیت پرداختند. با وجود این، ترکیه سعی کرد تا حد امکان از انجام مأموریت‌های جنگی در افغانستان اجتناب نموده و در عوض، نقش آموزشی و حمایتی را در قالب کمک‌های نظامی به نیروهای امنیتی و پلیس افغانستان دنبال کند (Kardaş, 2013: 6).

ترکیه به موازات حضور نظامی در افغانستان، از جمله کشورهایی بود که همه ساله بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار کمک بلاعوض در راستای بازسازی افغانستان داشته است. بنابر نوشته سجادی: «مجموع کمک‌های اقتصادی ترکیه برای بازسازی افغانستان، حدوداً تا سقف ۵/۱ میلیارد دلار می‌رسید» (سجادی، ۱۳۹۷: ۳۷۹).

همین‌طور، پروسه استانبول (قلب آسیا)، چارچوب گفتگوهای مهم منطقه‌ای بود که در سال ۲۰۱۱ به ابتکار افغانستان و حمایت ترکیه در همراهی با سایر کشورهای منطقه شکل گرفت (غوث، بی‌تا: ۱۱۱) که هدف از آن استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای جهت کمک به ثبات و امنیت در افغانستان و توسعه منطقه آسیایی بود. ترکیه در پروسه استانبول با این پیش‌فرض که خلاء امنیتی و بی‌ثباتی در افغانستان خطری است سرایت‌پذیر به سایر کشورهای منطقه، امنیت منطقه را تجزیه‌ناپذیر تلقی کرده و معتقد بود که ترکیه علی‌رغم نداشتن مرز مشترک با افغانستان، همانند سایر همسایگان با تهدیدات تروریسم، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت، روبه‌رو است و نمی‌تواند در قضایای افغانستان بی‌تفاوت باشد (Kardaş, 2013: 15).

ترکیه علی‌رغم نگرانی‌های امنیتی از بحران افغانستان، موجودیت اقوام ازبک، ترکمن و سایر طیف‌های اجتماعی که به‌نوعی با مردم ترکیه از نظر دینی فرهنگی و نژادی پیوند می‌خورند، هویت‌های همسو با این کشور را قوت بخشیده در راستای منافع منطقه‌ای و هویتی ترکیه از آن بهره لازم گرفت (Kardaş, 2013: 4). از این رو، نقش ترکیه را در افغانستان می‌توان امنیت‌محور و هویتی تعریف کرد که خالی از تضادهای هویتی با سایر کشورهای درگیر در قضایای افغانستان نبوده است.

کشورهای آسیای مرکزی. تعاملات برون‌مرزی و مراودات خارجی کشورهای آسیای مرکزی که در سده بیستم (قبل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی)، تحت چتر کلان سیاست خارجی شوروی قابل تعریف و اجرا بود، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال کشورهای مشترک‌المنافع در سال ۱۹۹۱ میلادی، روحیه نسبتاً مستقلانه‌تری به خود گرفت و این کشورها را قادر ساخت تا حدود زیادی بر امور داخلی و خارجی خویش مستولی‌گردند (افغانستان: مسایل جنگ و صلح، بی‌تا: ۱).

این تحولات که هم‌زمان می‌شد با پیروزی و به‌قدرت‌رسیدن مجاهدین در افغانستان. این کشور بلافاصله جمهوری‌های تازه استقلال یافته را به رسمیت شناخت و سعی کرد روابط سیاسی و دیپلماتیک با آن‌ها برقرار نماید؛ اما وقوع جنگ‌های داخلی میان مجاهدین در دهه ۹۰ میلادی، نابسامانی‌های امنیتی و هم‌چنین ظهور و استقرار حکومت طالبان در افغانستان باعث شد تا کشورهای آسیای مرکزی (از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۸۰ش)، رویکردی محتاطانه اختیار کرده و برای در امان ماندن از نفوذ اسلام‌گراهای تندرو در این پهنه جغرافیایی، از سیاست‌های روسیه پیروی کنند (تمنا، ۱۳۹۳: ۱۶۵). این درحالی است که تحولات افغانستان می‌توانست به‌طورمستقیم بر امنیت و منافع ملی کشورهای آسیای مرکزی تاثیر بگذارد؛ اما نابسامانی‌های داخلی و عمدتاً فقر اقتصادی این کشورها، مانع از توجه جدی آن‌ها به بحران افغانستان در این مقطع زمانی شد (شفیعی، ۱۳۸۱: ۳۶).

اما با وجود این، تحول در سیاست خارجی کشورهای آسیای مرکزی نسبت به افغانستان و نقش آن‌ها را در دوره جمهوریت (۲۰۲۱-۲۰۰۱) نمی‌توان از نظر دور داشت. پیوستگی‌های سرزمینی و قابلیت ژئوپلیتیک افغانستان برای اتصال بازارهای شرق و غرب و گشایش دهلیز اقتصادی و ترانزیتی میان هند و آسیای مرکزی از طریق خطوط زمینی افغانستان و ایران، چشم‌اندازهای روشن و قابل تأملی را برای این کشورهای محصور در

خشکی رقم زده است.^۱ آن‌ها به خوبی می‌دانند افغانستان به‌عنوان یک کشور واقع در منطقه هارتلند/ ریملند از قابلیت‌های ارتباطی حساسی برخوردار است و توان اتصال بازارهای غرب به شرق را دارد. گذشته از آن، ثبات در افغانستان در برداشت کشورهای آسیای مرکزی، یعنی رسیدن (آب‌های گرم جنوب) و برون آمدن از وابستگی شدید به روسیه و متصل شدن به شبکه‌های حمل‌ونقل جهانی - از شرق به غرب و برعکس آن - سیر نقش‌پذیری کشورهای آسیای مرکزی را در افغانستان پسا - بُن و فروپاشی نظام طالبان قوت بیشتری بخشید و آن‌ها را به تعامل، تقویت و گسترش روابط دوجانبه واداشت (رک؛ لطفی، ۱۳۹۴: ۵۹).

در این میان، گام‌های مستمری که در راستای انتقال برق تاجیکستان (کاسا CASA-۱۰۰۰) به افغانستان و سپس به پاکستان، انتقال نفت و گاز ترکمنستان به جنوب آسیا (پروژه TAP)، ساختن راه‌آهن میان کشوری، حمل‌ونقل، توسعه مبادلات اقتصادی و فرهنگی برداشته شد (تمنا، ۱۳۹۳: ۶۸-۱۶۶)، از بارزترین شاخص اقتصادی منطقه‌ای است که توسعه روابط میان افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی را در میان سال‌های (۲۰۰۱-۲۰۲۱) قوت و گسترش بخشید. در کنار آن، حفظ و کنترل مرزهای مشترک جهت جلوگیری از قاچاق مواد مخدر و تروریسم از خواست‌های اولیه و مشترک امنیتی افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی است (حکمت نیا، ۱۳۸۳: ۱۰۶) که در سیاست‌ها و راهبردهای این کشورها در قبال افغانستان در چند دهه پسین دنبال شده است. بر این اساس، می‌توان گفت که رویکرد کشورهای آسیایی مرکزی در قبال افغانستان امنیت محور و اقتصاد محور بوده است. ثبات سیاسی و امنیت در افغانستان به منزله ثبات در کشورهای همجوار پنداشته شده است.

بازیگران فرامنطقه‌ای. بازیگران فرامنطقه در بردارنده کشورهای نظیر آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا است که هرکدام بنابر راهبردهای امنیتی، اقتصادی و برتری‌جویی‌های هژمونیک در حوزه افغانستان با یک دیگر به رقابت و کنش پرداخته؛ ثبات سیاسی، امنیت ملی و فرآیند دولت - ملت‌سازی را در این کشور به چالش کشیده‌اند. تحلیل این مطلب نیازمند بررسی کنش‌های موازی بازیگران به صورت دو یا چندجانبه است.

آمریکا و روسیه. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که سرنوشت سیاسی افغانستان همواره در اثر تصادم و تقابل منافع قدرت‌های بزرگ متحول و دگرگون شده است. این کشور هم‌چنان که در پهنه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به عنوان منطقه حایل، بین دو قدرت بزرگ

^۱ در این میان کشورهای دیگر آسیای مرکزی و قفقاز (مثل: قزاقستان، قرقیزستان و آذربایجان) که با افغانستان مرز مشترکی ندارند، در تحولات پسین افغانستان نقش چندانی نداشته و از بحث حاضر خارج هستند.

جهانی، یعنی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر قرار داشت، در قرن بیستم، به کانون جنگ سرد و میز تقابل شوروی و آمریکا تبدیل شد (وجدی، ۱۳۷۸: ۵-۱). شوروی که در قرن بیستم، قدرت بلامانع آسیا و قطب هم‌تراز آمریکا در جهان پیرامون شناخته می‌شد، با نگرانی‌های امنیتی که در قبال جمهوریت‌های آسیای مرکزی و نفوذ غرب در منطقه داشت، در یک اقدام نظامی غیر منتظره به‌سوی افغانستان شتافت و این کشور را در (۱۹۷۹) به تسخیر خود درآورد (سعادت، ۱۳۹۶: ۳۳۳). گرچه، شوروی هدف از یورش نظامی به افغانستان را حمایت از نظام کمونیستی بر سر اقتدار افغانستان و تأمین امنیت در منطقه عنوان می‌کرد؛ اما بسیاری از کارشناسان هدف از تجاوز این کشور را دسترسی به آب‌های گرم (آرنی ۱۳۷۶: ۱۰۵) و به چالش کشیدن اقتدار غرب به‌ویژه آمریکا در منطقه می‌دانند (Sangar, 2016: 65). در مقابل، آمریکا که با شکست سنگینی از جنگ ویتنام برخاسته بود، حمایت از مجاهدین و مبارزه مردم افغانستان علیه اتحاد جماهیرشوروی را مجالی برای انتقام می‌دید؛ در همراهی با برخی کشورهای اسلامی، از جمله عربستان و پاکستان، آتش جنگ علیه ارتش سرخ را شعله‌ور ساخت (کول، ۲۰۰۱: ۱۴۲)، تا این که شوروی با شکست مفتضحانه از افغانستان خارج (عظیمی، ۱۳۷۸: ۳۶۷) و در نهایت نظام کمونیستی به رهبری دکتر نجیب الله نیز از هم فروپاشید (اندیشمند، ۱۳۸۴: ۱۴۹).

در امتداد این فرآیند، حادثه یازده سپتامبر، رخداد دیگری بود که این کشورها را به‌سوی مرحله تازه‌ای از رقابت‌ها کشاند (تمنا، ۱۳۸۷: ۳۰). حادثه یازده سپتامبر که سرآغاز تحولات گسترده دیگری در قرن بیست و یکم بود، پای نیروهای نظامی آمریکا و هم‌پیمانان راهبردی غرب را با هدف مبارزه با تروریسم و گروه‌های تندروی اسلامی به افغانستان کشانید. زمانی - که ایالات متحده آمریکا در پی انتقام از حادثه یازده سپتامبر و جنگ علیه تروریسم، حکومت طالبان را ساقط ساخت. روسیه محتاطانه از آمریکا در جنگ علیه تروریسم حمایت کرد (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۷۹)؛ زیرا پوتین احتمال می‌داد که با پیوستن به ائتلاف جنگ علیه تروریسم و همراهی با ایالات متحده، می‌تواند از خطر فزاینده بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی جلوگیری کند و به منافع بیشتری دست یابد (Sangar, 2016: 62)؛ اما تداوم جنگ در افغانستان و حضور مؤثر آمریکا در منطقه تغییر معادله در اوکراین پس از (۲۰۰۹) و جنگ قدرت در سوریه ۲۰۱۱ باعث شد تا اهداف و راهبرد روسیه در قبال آمریکا تغییر کند و شک و تردیدها، جای روابط همسو و همراهی ملایم را بگیرد (وحیدی، ۱۳۸۱: ۹۵).

در کنار آن، سیاست انتقال نفت و گاز حوزه دریای خزر و ایجاد دهلیز انرژی از طریق افغانستان به اقیانوس هند (TAPI) و مسیرهایی که خارج از کنترل روسیه قرار می‌گرفت، موجب شد که موقعیت روسیه به‌عنوان یکی از مسیرهای ترانزیت صادرات انرژی از آسیای مرکزی به اروپا به چالش کشیده شود که از نظر بسیاری از تحلیل‌گران تهدید جدی را متوجه هژمونی منطقه‌ای روسیه می‌ساخت (Sangar, 2016: 66-68).

روسیه به‌عنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای که همواره نقش ناظر و کنترل‌گر را در آسیای مرکزی را بازی می‌کند، نمی‌توانست حضور آمریکا و نیروهای همسو با غرب را در منطقه برتابد (Lang, 2014: 2). لذا، در یک تعامل اعلام نشده و همراه با کشورهای همسو به تجهیز تسلیحاتی و لجستیکی طالبان پرداخت تا این که زمینه شکست و خروج قوای آمریکایی از افغانستان فراهم شد. این کشاکش تا آن جا پیش رفت که روزنامه «نیویورک تایمز» طی گزارشی مدعی شد که «واحد اطلاعاتی روسیه به شبه نظامیان طالبان برای کشتن سربازان آمریکایی در افغانستان پیشنهاد پول داده‌اند تا در ازای آن نظامیان آمریکایی را بکشند» (New York Times, 2020/6/26).

با وجود این، هرچند گام‌های نسبتاً سازنده‌ای در راستای دولت - ملت‌سازی همچون: تدوین قانون اساسی، باز تعریف ساختارهای سیاسی نظامی و اقتصادی، نهادسازی، فعال‌سازی و تقویت سیستم آموزشی و قضایی، آزادی بیان، ایجاد جامعه مدنی و فعال‌سازی زنان و سهمیم ساختن این قشر در قدرت سیاسی برداشته شد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۶۳-۱۸۱) و برای نخستین بار، افغانستان نسبتاً شاهد یک نظام نسبتاً دموکراتیک بود؛ اما این دستاوردها به سبب تضادهای سیاسی و رقابت‌های بین‌المللی میان قدرت‌های بزرگ و کشورهای صاحب نفوذ منطقه‌ای، هیچ‌گاهی نتوانست منجر به ثبات سیاسی، امنیت اقتصاد، فرهنگی و در نهایت ایجاد دولت ملی در افغانستان شود؛ زیرا غربی‌ها به خصوص آمریکایی‌ها هیچ تعهد مبنایی و معنایی در خصوص حقوق بشر، حقوق زن، آزادی بیان و مشارکت سیاسی در افغانستان به خود نمی‌دیدند. آن‌ها به‌مراتب اعلام داشتند هدف از حضور نظامی شان در افغانستان؛ سرکوب القاعده، گروه‌های تروریستی و حمایت از منافع غرب در قالب انتقام و پاسخ فوری بوده است نه دولت - ملت‌سازی در افغانستان (Gates, 2014: 350-36) و سپنتا، ۱۳۹۶: ۴۸۷).

چین و آمریکا. روابط چین و افغانستان که از سال‌های (۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ م.) شکل غیر فعال و انزوایی را می‌پیمود. پس از مداخله نظامی آمریکا به افغانستان در (۲۰۰۱ م.)، سقوط نظام طالبان و شکل‌گیری نظام جدید، متحول و دگرگون شد. چین در چارچوب "رهیافت

ژئوپلیتیک همسایگی" با نگاهی برخلاف گذشته که این کشور را از یک دولت ناظر بر تحولات افغانستان به کشور مداخله‌گر سازنده در افغانستان مبدل می‌ساخت، وارد بازی و تعامل در افغانستان شد.

گرچه چینی‌ها در حوزه آسیای مرکزی به‌خصوص افغانستان همواره، روی امنیت مرزی، امنیت منطقه‌ای و توسعه روابط اقتصادی متمرکز بوده اند و هدف ابتدایی چین را از گسترش روابط با افغانستان آن هم پس از سال‌ها صبر و انتظار؛ تامین امنیت مرزی، برقراری ثبات در استان سین‌کیانگ و بهره‌برداری اقتصادی از منابع طبیعی افغانستان عنوان می‌کردند؛ اما با وجود این، نمی‌توان اهداف و برنامه‌های چینی را در افغانستان عاری از تضاد و تقابل با سایر بازیگران در صحنه افغانستان دید.

قراردادهای متعدد اقتصادی دوجانبه و حضور چین در بخش‌های انرژی و استخراج معادن افغانستان، چه در زمان جمهوریت و چه در حاکمیت دوباره طالبان، این کشور را به یک بازیگر سرمایه‌گذار و بی‌رقیب اقتصادی در افغانستان جایگاه بخشیده است. پروژه استخراج معدن مس عینک (که از بزرگ‌ترین پروژه‌های زیربنایی افغانستان محسوب می‌شود)، استخراج نفت سرپل و گاز حوزه آمودریا و ده‌ها پروژه دیگری که چینی‌ها مجری آن هستند، سبب شده است این کشور قابلیت‌های خوبی برای بازی در زمین افغانستان به‌دست آورد.

در کنار آن، جاده ابریشم متغیر دیگری است که روابط چین و کشورهای آسیای مرکزی (از جمله افغانستان) را از گذشته‌های دور پیوند می‌زند. سیاست توسعه اقتصادی چین در خصوص ایجاد جاده ابریشم جدید موجب شده است که نزدیکی و همسویی بیشتری را میان مشترکین منطقه‌ای به وجود آید (قاضی‌زاده و طالبی‌فر، ۱۳۹۰: ۱۳۴ و ۱۳۳) که تحقق این امر با سیاست‌های کلان اقتصادی و هژمونی آمریکا در تضاد است. از این‌رو حضور فزاینده آمریکا در افغانستان، با توجه به رقابت شدیدی که میان پکن و واشنگتن وجود داشت؛ رهبران این کشور را بر آن داشت تا با حضور گسترده اقتصادی و توسعه مناسبات با کشورهای آسیای میانه، از جمله افغانستان، هژمونی آمریکا را به چالش بکشند (امیر احمدیان و صالحی دولت آباد، ۱۳۹۲: ۳).

در مقابل، برخی از تحلیل‌گران برآنند که تعقیب و تأمین امنیت ملی آمریکا و مقابله با ظهور قدرت‌های ضد هژمون؛ روسیه و چین، مهار ایران و کنترل بر منابع انرژی آسیای مرکزی و خاورمیانه از مهم‌ترین محورهای اهداف حیاتی آمریکا در افغانستان و منطقه بوده است. به این ترتیب، مهار دولت‌های تهدیدکننده‌ی منافع آمریکا، کنترل بر منابع ثروت و در

نهایت مدیریت و رهبری نظام بین‌الملل و جلوگیری از ظهور قدرت‌های چالش‌گر و رقیب، شاخص‌های تعیین‌کننده سیاست خارجی آمریکا در منطقه بوده است (سجادی، ۱۳۷۹: ۳۰۱). از این رو، هرچند اجرای قرارداد پروژه مس عینک و استخراج نفت و گاز ولایات شمالی غربی کشور می‌توانست به افغانستان با دریافت میلیاردها دلار در ساختن راه‌آهن، تولید برق، بهره‌برداری از معادن ذغال سنگ، و در نهایت تحکیم پایه‌های اقتصادی و سیاسی دولت کمک شایانی نماید و این کشور را از هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی نجات بخشد (تمنا، ۱۳۹۳: ۲۳۸)؛ اما از آنجایی که این پروژه‌ها که در همسویی با منافع غرب (آمریکا) قرار نداشت، از تحقق و عملی شدن آن جلوگیری شد. برخی معتقدند که بی‌ارادگی سیاسی، فساد اداری، عدم تعهد ملی سیاست‌گذاران هرم قدرت، ناامنی و مداخلات برخی کشورهای خارجی از عوامل مهم بازدارنده این امر بودند.

اتحادیه اروپا. روابط و تعامل راهبردی میان افغانستان و اتحادیه اروپا، (به‌عنوان کنفدرال قاره‌ای) عمدتاً از رهگذر همراهی این اتحادیه با اقدام نظامی آمریکا، علیه حاکمیت طالبان، پسا حادثه یازده سپتامبر درخور تحلیل و بررسی است. گرچه پیش از آن کشورهای نظیر آلمان، فرانسه و ... معاملات تجاری و مراودات قابل تأملی را با افغانستان داشتند؛ اما نمی‌توان نقش آن‌ها را در بازی‌های سیاسی امنیتی افغانستان چشم‌گیر و تأثیرگذار دانست.

همکاری‌های اتحادیه اروپا و آمریکا چه در طی جنگ سرد و چه پس از آن، معمولاً از طریق ناتو، سازمان ملل و یا ائتلاف‌های خارج از این نهادها شکل می‌گرفت؛ اما در این میان، ناتو شاخص‌ترین نهادی است که همواره تعاملات امنیتی و نظامی دو سوی آتلانتیک را قوت بخشیده است (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۳). همکاری‌های نظامی و راهبردی میان ایالات متحده و اتحادیه اروپا، در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو^۱، این فرصت را برای آمریکایی‌ها فراهم ساخت تا در جنگ علیه تروریسم (۲۰۰۱) ناتو را همگام خود ساخته و برای دستیابی به موفقیت‌های هرچه بیشتر و هم‌چنین تقسیم هزینه‌های نبرد، متحدان اروپایی خود را نیز همراه سازد.

به‌هر حال نباید این مسئله را از نظر دور داشت که ماهیت مشخص سیاسی در اروپا «صلح، ثبات داخلی، حاکمیت قانون، همکاری و همگرایی» است. ارزش‌های بنیادین غرب «دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های اقتصادی و سیاسی» (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۱)، نیز نمادهای جلوه‌گر دیگری هستند که پای اروپایی‌ها را در جنگ علیه تروریسم و همراهی با

^۱. NTO

آمریکا در افغانستان کشاند. اروپایی‌ها همچنان که تولید و قاچاق مواد مخدر را از افغانستان به اروپا تهدید تلقی می‌کردند؛ ورود مهاجران افغان به اروپا را نیز ناشی از جنگ، خشونت و عدم موجودیت حکومت پاسخگو و مردم‌سالار در افغانستان می‌پنداشتند.

از این‌رو، اتحادیه اروپا به موازات فعالیت‌های نظامی و امنیتی که از طریق کانال‌های ناتو و ایساف در افغانستان به اجرا می‌گذاشت، ناچار به پذیرش طیف گسترده‌ای از تعهدات برای بازسازی و ایجاد امنیت و ثبات در افغانستان گردید. کشورهای اروپایی به استثنای مالت و قبرس در اغلب بخش‌ها و حوزه‌های مرتبط با بازسازی، توسعه، امنیت، امور بشردوستانه، آموزش‌های نظامی و فنی، تقویت ساختارهای نهادی و حکومتی وضعیت حقوق بشر و ارتقای جامعه مدنی در طرح صلح سازی مشارکت داشتند. بازسازی و آموزش نیروهای پلیس و پی‌ریزی مجدد ساختار سیستم قضایی در افغانستان نیز از حوزه‌های مهم فعالیت اتحادیه اروپا در افغانستان شمرده می‌شد (شفیعی و نوربان، ۱۳۹۳: ۵۷). اروپا مدعی است که با تخصیص میلیاردها یورو می‌خواست ضمن تقویت پروژه مصالحه در افغانستان این کشور را متعهد به دموکراسی، حقوق بشر و حقوق زن نگاه‌داشته و در کنار رشد نسبی اقتصادی و اشتغال‌زایی، به امنیت و ثبات در افغانستان کمک کند (Official website of the European Union) تا با ایجاد یک حکومت دموکراتیک و پاسخگو این کشور را از تهدید تروریسم و گروه‌های تندرو افراطی نجات بخشد. اهداف اروپا، هرچه که بود، هم‌زمان با خروج نیروهای خارجی از افغانستان و فروپاشی نظام جمهوریت، از تحقق بازماند و کشور بار دیگر زیر سلطه طالبان قرار گرفت.

نتیجه‌گیری

هر چند سیر وقایع و تحولات بیست سال پسین (۲۰۲۱-۲۰۰۱)، امیدهایی را در خصوص شکل‌گیری دولت ملی و فراگیر در افغانستان نوید می‌داد؛ اما این کشور علی‌رغم تحولات بنیادینی که در زمینه دولت-ملت‌سازی، بازتعریف ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نهادسازی در سال‌های اخیر شاهد بود، قادر نشده است دولت ملی فراگیر و باثباتی را پایه‌گذار باشد. داده‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مؤلفه‌ها و عوامل چالش‌زا در افغانستان متعدد و مترکم بوده اند؛ اما مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی که راه رسیدن به ایجاد دولت ملی در افغانستان را دشوار ساخته و به عنوان مانع و بازدارنده عمل کرده‌اند: «رقابت‌های ژئوپلیتیک، مناقشه دیورند و فعالیت گروه تروریستی داعش» در افغانستان بوده است که از عوامل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تأثیر پذیرفته‌اند.

افغانستان به دلیل قرارگرفتن در موقعیت حساس ژئوپلیتیکی و جغرافیای سیاسی، همواره در معرض بازی‌های بزرگ و تنش‌های منطقه‌ای قرار داشته است. موقعیت هارتلندی، مجاورت با بیضی انرژی و کشورهای حوزه خزر و آسیای مرکزی، همسایگی با کشور چین، ایران، پاکستان و نزدیکی با روسیه و اقیانوس هند به علت فقدان نظم داخلی، موجب رقابت قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه در این حوزه جغرافیایی شده است. آمریکایی‌ها که با هدف سرکوب القاعده، تروریسم بین‌المللی و حمایت از منافع غرب در قالب انتقام و پاسخ فوری پس از حادثه یازده سپتامبر وارد افغانستان شدند، مقابله با ظهور قدرت‌های ضد هژمون نظیر روسیه و چین را نیز به عنوان هدفی بلند مدت دنبال کردند. اروپایی‌ها نیز در چارچوب نیروهای ناتو و آسیاف و همراهی با ایالات متحده در امر مبارزه با تروریسم، به دنبال دفع تهدیدات ناشی از تولید و قاچاق مواد مخدر، مهاجرت اتباع افغانستان به اروپا و تحقق بخشیدن دموکراسی، در چارچوب نظام دموکراتیک در افغانستان بوده‌اند.

در مقابل، روسیه که نقش ناظر و کنترل‌گر را در آسیای مرکزی را بازی می‌کرد، تداوم جنگ در افغانستان و سلطه هژمونیک آمریکا را بر کانون انرژی حوزه خزر بر نمی‌تابید و از طریق تجهیز و ارائه کمک‌های مالی به نیروهای طالبان در همراهی با کشورهای همسوس، به نیروهای آمریکایی صدمات زمین‌گیرکننده‌ای وارد کرد تا این که زمینه شکست و خروج قوای آمریکایی از افغانستان فراهم شد.

گرچه چینی‌ها هدف از گسترش روابط با افغانستان را تأمین امنیت مرزی، برقراری ثبات در استان سین‌کیانگ و بهره‌برداری اقتصادی از منابع طبیعی افغانستان عنوان می‌کردند؛ اما باوجود این، اهداف و برنامه‌های چینی‌ها نظیر بازسازی جاده ابریشم و سرمایه‌گذاری در بخش معادن افغانستان و استخراج نفت و گاز حوزه آمودریا، عاری از سیاست‌های رقابتی اقتصادی و به چالش کشیدن آمریکا در منطقه آسیای مرکزی نبوده است. گرچه آمریکایی‌ها به ظاهر مخالفتی در این خصوص نشان ندادند؛ اما متوقف شدن پروژه مس عینک و سایر پروژه‌های چینی در آن زمان، نشان داد که قدرت‌یابی چین در منطقه با سیاست‌های کلان اقتصادی و هژمونی آمریکا همواره در تضاد است.

همین‌طور، یکی از ملاحظات جدی امنیتی ایران نسبت به قضایای افغانستان، حضور دیرپای نیروهای نظامی ناتو و آمریکا در این کشور بوده است. سیاست مهار ایران از سوی آمریکا و هم‌پیمانانش در منطقه و ایجاد پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در استان‌های مجاور ایران، چالشی برای امنیت ملی ایران که در نتیجه روابط ایران و کابل را تحت تأثیر قرار داد.

مخالفت جمهوری اسلامی با استقرار نیروهای خارجی و فعالیت آن‌ها در افغانستان، سبب می‌شد رویکرد ایران را نسبت به مبارزه و فعالیت گروه طالبان، شکل ملایم‌تر اختیار کند و آن را فرصتی به‌شمارد برای کوچانیدن نیروهای آمریکا و متحدان آن از ورای مرزهای جمهوری اسلامی ایران. در عین حال، با توجه به گزاره‌های مطرح شده در این پژوهش و بررسی رویکردهای فرهنگی ایران و عربستان در افغانستان می‌توان دریافت که رقابت‌های فرهنگی و جنگ نرم دو کشور در حوزه افغانستان، موجب شده است که جامعه افغانستان متأثر از دو رویکرد اسلامی سنی و شیعی، دو نگاه متفاوت سیاسی و دو مدل مدیریت سیاسی جامعه‌ی اسلامی با تناقضات درونی جدی روبه‌رو شود.

کشور قطر و امارات نیز با فراهم ساختن زمینه مانور سیاسی به طالبان در چارچوب دیپلماسی فعال به دنبال کسب پرستیژ و تثبیت جایگاه خود در نظام بین‌المللی بوده تا بتوانند در معادلات منطقه و جهانی نقش تعیین‌کننده داشته باشند. به‌گونه‌ای که می‌توان توافقنامه دوحه میان طالبان و آمریکا را از مهم‌ترین کارنامه‌های سیاسی کشور قطر در قبال تحولات افغانستان دانست.

به‌موازات آن، ترکیه علی‌رغم نداشتن مرز مشترک با افغانستان، پروسه استانبول را با این پیش فرض که خلاء امنیتی و بی‌ثباتی در افغانستان خطری است سرایت‌پذیر به سایر کشورها، به راه انداخت. تهدیدات تروریسم، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت، از جمله نگرانی‌ها، و وجود پیوندهای دینی نژادی و هویت‌های همسو با ترکیه در جامعه افغانستان، از جمله کارت‌های بازی این کشور در افغانستان محسوب می‌شد.

کشورهای آسیای مرکزی (نظیر تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) با عنایت به فضای نابسامان افغانستان، بر خلاف سایر بازیگران در قبال افغانستان رویکرد دفاعی داشته‌اند. امنیت مرزی، قاچاق مواد مخدر و تروریسم از جمله تهدیدهای مشترک؛ گسترش روابط اقتصادی و استفاده از دهلیز ترانزیتی افغانستان از جمله مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی این کشورهای را در قبال افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ نشان می‌دهد.

هند و پاکستان، کشورهای رقیب و متخاصم دیگری در منطقه هستند که در طول چهار دههٔ پسین، منافع خود را در جنگ‌های نیابتی و اطلاعاتی در جغرافیای افغانستان دنبال کرده‌اند. درکنار تضادهای بنیادین ارضی و ایدئولوژیک که در قضیه «کشمیر» یا اسلام و هندوئیسم میان پاکستان و هند وجود دارد. مسئله دیورند، شاخص مناقشه‌ساز دیگری است که حوزه این رقابت‌ها را به جغرافیای افغانستان کشانیده و این سرزمین را به میدان جنگ-

های نیابتی و اطلاعاتی دو کشور مبدل ساخته است. رویکرد اصلی پاکستان در قبال افغانستان، حل معضل مورد مناقشه دیورند به نفع پاکستان، با حاصل جمع صفر است. عمق راهبردی پاکستان اقتضا می‌کند که دولتی ضعیف و فرمان‌برداری در کابل روی کار آید که از یک سو نفوذ و نفوس هند در منطقه تضعیف شود و از سوی دیگر، این کشور در زمان تنش با هند، محلی برای سربازگیری و بازار خوب و پررونقی برای عرضه کالای زراعتی و صنعتی خود در افغانستان داشته باشد. در مقابل، هند با هدف تضعیف نفوذ پاکستان همواره در صدد تقویت روابط با دولت‌های حاکم در افغانستان بوده است. هر چند تحولات اخیر، نقش چالش برانگیز دیورند را تا حدودی تضعیف کرده است؛ ولی با وجود این، دیورند همواره به عنوان متغیر مستقل، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های پاکستان و افغانستان داشته است.

در این میان، گروه تروریستی داعش عامل چالش‌زای دیگری است که پس از شکست در عراق و سوریه وارد افغانستان شده است. داعش که خواهان احیای خلافت اسلامی (داعشی) در خاورمیانه، گستره‌ای از شمال آفریقا و جنوب اروپا تا قفقاز، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان و حتی بخش‌هایی از ایران است، با استفاده از فضای رقابتی میان بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ حوزه نفوذش را در افغانستان گسترانیده و با انجام حملات انتحاری، بمب‌گذاری و کشتار مردم افغانستان، نظم و امنیت را در این کشور مختل کرده است. گرچه، داعش، یک پدیده داخلی در افغانستان نیست و از پایگاه مردمی سهمی ندارد؛ ولی همواره با قتل و کشتار بی‌رویه مردم افغانستان؛ ثبات سیاسی، امنیت ملی و نظم اجتماعی را در این کشور به هم ریخته است.

به این ترتیب، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رقابت‌های ژئوپلیتیک، مناقشه دیورند و گروه داعش، مهم‌ترین چالش‌های بین‌المللی تشکیل دولت ملی در افغانستان‌اند. کشورهای منطقه و بازیگران بین‌المللی، هرکدام به نحوی در قضایای افغانستان دخیل بوده‌اند؛ اما دخالت آن‌ها به نسبت گستره منافع، حوزه رقابت و کنش‌های راهبردی آن‌ها، همواره متفاوت بوده است. به گونه‌ای که پاکستان و ایران از جمله کنش‌گران اصلی منطقه‌ای در قضایای افغانستان شناخته می‌شوند. هند، عربستان و امارات در یک جنگ نرم و نیابتی به دنبال تضعیف رقبای منطقه‌ای خود هستند. قطر در چارچوب دیپلماسی فعال به دنبال کسب پرستیژ و تثبیت جایگاه خود در نظام بین‌المللی بوده، کشورهای آسیای مرکزی و ترکیه محتاطانه نظاره‌گر اوضاع بوده و متناسب با شرایط زمان واکنش نشان داده‌اند.

همین‌طور، بازیگران فرامنطقه‌ای (آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا) به ترتیب عمودی از بازیگرانی اصلی صحنه افغانستان شناخته می‌شوند که هر کدام نقش‌های متفاوت و غالباً متضادی را در کانون بحران افغانستان بازی کرده‌اند. آمریکایی‌ها که هدف از حضور نظامی در افغانستان را سرکوب القاعده و گروه‌های تروریستی و حمایت از منافع غرب در قالب انتقام و پاسخ فوری می‌دانستند، هیچ تعهد مبنایی و معنایی در خصوص صلح، امنیت و ثبات سیاسی در افغانستان نداشتند. روس‌ها و چینی‌ها، قضایای افغانستان را با رویکردهای امنیتی و اقتصادی در رقابت با غرب آمریکا را به چالش کشیدند. اروپایی‌ها برای دفع تهدیدات ناشی از تولید و قاچاق مواد مخدر، مهاجرت اتباع افغانستان به اروپا، به دنبال تحقق دموکراسی، در چارچوب نظام دموکراتیک در افغانستان بودند؛ اما این اهداف هم‌زمان با خروج نیروهای خارجی از افغانستان و فروپاشی نظام جمهوری از تحقق بازماند و کشور بار دیگر زیر سلطه طالبان قرار گرفت. با وجود این، در کنار چالش‌های موجود در این حوزه؛ رقابت‌ها، دشمنی‌ها، برتری‌جویی‌ها و پویایی‌های امنیتی و اقتصادی کشورهای دخیل در قضایای افغانستان نیز این کشور را در امر فرآیند دولت - ملت‌سازی (۲۰۲۱-۲۰۰۱) و ایجاد دولت ملی و فراگیر در افغانستان دچار مشکل ساخت. از این‌رو، شکل‌گیری دولت ملی در افغانستان نیازمند یک‌سری اقدامات در خصوص مهار تنش‌های داخلی و انسجام ملی، رفع چالش‌های بین‌المللی، همسوسازی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی (متوازن‌سازی سیاست خارجی) در افغانستان است.

منابع و مأخذ

فارسی

- اسماعیل‌زاده امامقلی، یاسر، احمدی فشارکی، حسنعلی (۱۳۹۵)، داعش و امنیت ایران با تکیه بر مکتب کپنهاگ، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۱۸، (پیاپی ۴۸).
- اقبال، حدیث (۱۳۹۷)، تبیین خاستگاه‌های شناختی و ترسیم مدل ذهنی گروه تروریستی داعش، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۴.
- امیر احمدیان، بهرام، صالحی دولت آباد، روح الله (۱۳۹۲)، «اهداف و راهبردهای سیاست خارجی چین در آسیای مرکزی»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۴.
- اندشمند، محمد اکرام (۱۳۸۴)، آمریکا در افغانستان، چاپ اول، کابل: انتشارات میوند.
- اندیشمند (۱۳۹۱)، ما و پاکستان، چاپ اول، کابل: انتشارات میوند.

چالش‌های ایجاد دولت ملی در افغانستان: نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (۲۰۲۱-۲۰۰۱) □ ۳۹

آرنی، جورج (۱۳۷۶)، **افغانستان گذرگاه کشورگشایان**، ترجمه سید محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، چاپ دوم، کابل: انتشارات میوند.

آقابخشی، علی‌اکبر، افشاری راد، مینو (۱۳۸۹)، **فرهنگ علوم سیاسی**، چاپ سوم، تهران: نشر چاپار.
آفاجری، محمدجواد؛ کریمی، مرتضی (۱۳۹۴)، نقش بازیگران منطقه‌ای در فرآیند دولت‌سازی افغانستان در دوران طالبان و پساتالبان، **پژوهشنامه روابط بین‌الملل**.

بیران، صدیقه، پور رشیدی، هاتف (۱۳۹۱)، بررسی دیپلماسی رسانه‌ای ایران در افغانستان پس از سقوط طالبان، **مطالعات رسانه‌ای**، سال هفتم، شماره شانزدهم.

بلخی، میرویس/ برگردان: مصطفی عاقلی (۱۳۹۹)، ارزیابی نقش قطر در روند صلح افغانستان: اهرم‌ها و چالش، **فصلنامه دیپلماسی و مطالعات بین‌المللی**، سال پنجم، شماره هجدهم.

بوزان، بری‌والی ویور (۱۳۹۸)، مناطق و قدرت‌ها ساختار امنیت بین‌المللی، ترجمه: رحمن قهرمان‌پور، چاپ سوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، سیاست خارجی آمریکا در افغانستان، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
تمنا، فرامرز (۱۳۹۳)، **سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای**، مقاله «سیاست خارجی افغانستان در قبال چین»، نوشته میرویس بلخی، انتشارات مرکز مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.
تیشه یار، ماندانا (۱۳۹۱)، نگاهی به ملاحظات جمهوری اسلامی ایران در باره حضور ناتو در افغانستان، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۷۸.

جهانگیر، کیومرث، حسینی، سیده صدیقه (۱۳۹۳)، دولت‌سازی در افغانستان در رهیافت واقع‌گرایی ساختارگرا، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۴، شماره ۳ پاییز ۱۳۹۳.

چگنی‌زاده، غلامعلی، سجادپور، سید محمدکاظم، جهانبخش، محمدتقی (۱۴۰۰)، پیامدهای گسترش حضور داعش در افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۱۱۳.

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۷۹)، **دانشنامه جهان اسلام**، ج ۵، چاپ اول، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.

حکمت‌نیا، حسن (۱۳۸۳)، افغانستان هارتلند آسیا، **فصلنامه پیک نور**، سال دوم، شماره اول.
خرم، عبدالکریم (۱۳۹۸)، **چهل سال در طوفان**، چاپ اول، کابل: انتشارات اکسوس.

خلیل‌زاد، زلمی (۱۳۹۵)، **فرستاده**، ترجمه هارون نجفی‌زاده، چاپ اول، کابل: انتشارات عازم.
خواتی، محمد شفق (۱۳۹۰)، نگاه اجمالی به جریان‌های فکری و سیاسی افغانستان، پرتال جامعه علوم انسانی: **پژوهش‌های منطقه‌ای**، شماره ۷.

درویشی، فرهاد، حاجی هاشمی، مرضیه (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی عملکرد دیپلماسی فرهنگی ایران و عربستان در خاورمیانه، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، سال پنجم، شماره ۲۰.

رحیم صفوی، سید یحیی، شیخیانی، عبدالمهدی (۱۳۸۹)، اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت ایالات متحده آمریکا در تهاجم نظامی به افغانستان، **فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی**، سال دوم، شماره سوم.

رشید، احمد (۱۳۸۷)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای مرکزی، ترجمه عبدالودود ظفری، چاپ اول، کابل: انتشارات میوند.

رفیع، حسین؛ بختیاری جامی، محسن (۱۳۹۳)، چالش‌های صلح در افغانستان، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۸.

سپینتا، رنگین دادفر (۱۳۹۶)، روایتی از درون، ج ۱ و ۲، چاپ اول، کابل: نشرعازم.
سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۸)، طالبان، ایران و پاکستان؛ مطالعه سیاست خارجی ایران، پاکستان و عربستان در باره افغانستان از سقوط مزار تاکنون، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲.
سجادی، عبدالقیوم (۱۳۹۷)، سیاست خارجی افغانستان، چاپ اول، کابل: دانشگاه خاتم‌النبیین(ص) به همکاری نشر واژه تهران.

سعادت، عوض‌علی (۱۳۹۶)، تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر، چاپ اول، کابل: انتشارات بنیاد اندیشه.

شفیعی، نوذر (۱۳۸۱)، بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری، مجله سیاست دفاعی، شماره ۴۰ و ۴۱.

شفیعی، نوذر، نوریان، سید محمدعلی (۱۳۹۳)، «تجزیه و تحلیل سیاست اتحادیه اروپا در افغانستان بر اساس نظریه صلح لیبرال»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.
طلوعی، هادی، شفیعی‌فر (۱۳۹۷)، تحلیل قدرت هوشمند ایران در افغانستان پس از تهاجم آمریکا به این کشور، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص ۱۵۵-۱۳۷.
عبدالله خانی، علی (۱۳۸۹)، نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، چاپ نخست، موسسه ابرار معاصر.

عزتی، عزت‌الله؛ بایی لاشکی، مریم (۱۳۹۱)، تحلیلی بر ژئوپلیتیک خراسان بزرگ با محوریت تاپی، فصلنامه پژوهشنامه خراسان بزرگ، سال سوم، شماره ۹.

عزتی، عزت‌الله؛ بایی لاشکی، مریم (۱۳۹۳)، تاپی (خط لوله گاز ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند) زمینه‌های ایجاد و موانع پیش‌رو، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، سال یازدهم، شماره ۴۳.

عظیمی، ظاهر (۱۳۷۸)، افغانستان ریشه‌ی دردها، پشاور: چاپ اول، مرکز نشراتی میوند.
غبار، میرغلام محمد (۱۳۴۶)، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: مطبوعه دولتی افغانستان.

غوٹ، راضیه (بی‌تا)، جایگاه ترکیه در سیاست خارجی افغانستان، نشر سیمه‌بیز مطالعات.
فاطمی‌نژاد، سید احمد و محمدزاده، علی‌رضا (۱۳۹۷)، «بررسی جایگاه افغانستان جدید در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای از آسیای مرکزی تا آسیای جنوبی، مطالعات ارواسیای مرکزی، دروه ۱۱، شماره ۲.

فاطمی‌نژاد، سید احمد و محمدزاده، علی‌رضا (۱۳۹۷)، بررسی جایگاه افغانستان جدید در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای از آسیای مرکزی تا آسیای جنوبی، مطالعات ارواسیای مرکزی، دروه ۱۱، شماره ۲.

فرهنگ، میرمحمد صدیق (۱۳۹۴)، افغانستان در پنج قران اخیر، چاپ بیست و پنجم، کابل: انتشارات بین‌المللی سرور سعادت.

چالش‌های ایجاد دولت ملی در افغانستان: نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (۲۰۲۱-۲۰۰۱) □ ۴۱

قاضی‌زاده، شهرام، طالبی‌فر، عباس (۱۳۹۰) *مناسبات راهبردی ایران و چین*، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

کنون، کارولین، (۱۳۹۹)، *ظهور داعش: تروریسم در عصر جدید*، ترجمه: پریسا صیادی، تهران: نشر ققنوس.
کول، ستیو (۲۰۰۱)، *جنگ اشباح: تاریخچه مداخلات سی. آی. آی. اس. آی. کا. جی. بی و استخبارات سعودی در افغانستان از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱*، ترجمه محمد اسحاق، چاپ اول، کابل: انتشارات میوند.

گروهی از پژوهشگران، (۱۹۹۹)، *جنگ در افغانستان*، ترجمه: عزیز آریانفر، چاپ نخست، کابل: مرکز نشراتی میوند.

گروهی از دانشمند و پژوهشگران افغانستان (بی‌تا)، *مسائل جنگ و صلح*، ترجمه: عزیز آریانفر، چاپ اول، پشاور: کتاب‌خانه سبا.

لطفی، حیدر (۱۳۹۴)، *تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها، فصلنامه پژوهشنامه خراسان بزرگ*، سال ششم، شماره ۱۹.

محمودی، زهرا، ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۵)، *داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم انداز آن*، *پژوهشنامه رسانه بین‌المللی*، شماره اول.

مشکات بیات، عبدالرسول با همکاری جمعی از نویسندگان (۱۳۹۰)، *فرهنگ واژه‌ها: در آمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*، چاپ اول، تهران: (سمت)، مرکز پژوهش و توسعه علوم انسانی.

مشیرزاده، حمیرا، عارفی، مهدی (۱۴۰۰)، *چرخش در سیاست خارجی افغانستان در دوره اشرف‌غنی- رویکرد ادراکی، مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۱۴، شماره ۲.

نور محمدی، مرتضی، فصیحی دولتشاهی، محمد عارف (۱۳۹۷)، *کاربست نظریه‌ی مجموعه امنیتی منطقه‌ای در تحلیل مسائل و الگوهای روابط در جنوب آسیا، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۱۰ شماره ۲ پیاپی زمستان ۹۷.

وجدی، عبدالجلیل (۱۳۷۸)، *افغانستان ستیج بازی بزرگ*، ترجمه: سمیع الله تازه، چاپ اول، قصه خوانی پشاور: دانش خپرندویه توله.

وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۱)، *حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز: و اکنش روسیه، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۷. ۱۴ صفحه از ۸۹ تا ۱۰۲.

هنسن، برت، تافت، پتر و اندره ویول (۱۳۹۰)، *راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکا «قدرت از دست رفته»*، ترجمه: سید امیر نیاکوئی و احمدجانسیز، چاپ اول، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

لاتین

Buzan, B. (1983), **People, states, and fear: The national security problem in international relations**, Wheatsheaf Books Brighton.

Buzan, B., Wæver, Ø. & De Wilde, J (1998), **Security: A New Framework for Analysis**, London: Lynne Rienner.

- Corinna, Vigier (2009), **Conflict Assessment Afghanistan**, American Friends Service Committee, February 5.
- Gates, Robert M. (2014), *Duty: Memoirs of a Secretary at war*, Published in the United States by Alfred A. Knopf, a division of Random House LLC, New York.
- Kardaş, Şaban (2013), *Turkey's Regional Approach in Afghanistan: A Civilian Power in Action*, Center for Strategic research, Republic of Turkey Ministry of Foreign Affairs.
- Khatri, Sophia Khatri (2021), *Peace Negotiations on Afghanistan in the 21st Century A Comparative Analysis of Bonn 2001 and Doha 2020*, Institut für Sicherheitspolitik an der Universität Kiel (ISPK). Sitz und Registergericht: Kiel, HRB-Nr.: 16406 KI,
- Lang, Józef (2014), **Afghanistan: the view from Russia, European**, Union Institute for Security StudieS. EU Institute for Security Studies, | QN-AL-14-010-2A-N | ISSN 2315-1129.
- Mackinder, HJ, (1943), The round world and the winning of the peace, **Foreign Affairs**, 21 (1943) 595-605. Available online as Mackinder, H.J. "The round world and the winning of the peace", in *Democratic Ideals and Reality*, Washington, DC: National Defence University Press, 1996, pp. 195–205.
- Mahan, Alfred T, (1918), **The Influence of Sea Power Upon History, 1660-1783**, 12. Ed. Boston : Little, Brown & Co.
- Official website of the European Union** 6 Dec 2022<https://international-partnerships.ec.europa.eu/countries/afghanistan-en>
- Omrani, Bijan(2009), The Durand Line: History and problems of the Afghanistan-Pakistan Border, **Asian Affairs**,<https://doi.org/10.1080/03068370902871508>
- Pashtun, Nasria (2018-2019), contextualizing Qatar's Role and Relevance in Afghanistan's Quest for Peace, *Organization of Policy Studies and Research and Development (DROPS) Afghanistan Women and Public Policy Journal*, (Vol. 5-): pp. 39-4
- Sangar, Kaneshko (2016), **Afghanistan's signficance for Russia in the 21st century: interests, Perceptions and Perspectives, Politics in Central Europe** (ISSN: 1801-3422) Vol. 12, No.1. DOI: 10.1515/pce.
- Semple, Michelle, Raffle, Robin L. Rasikh, Shams (2021), "**An independent assessment of the Afghan peace process** June 2018 – May 2021", Global Justice Academy, University of Edinburgh.
- Spykman, Nickolas John, (1944), **The Geography of the Peace**, New York: Harcourt, Brace and Company.
<https://www.iess.ir/fa/event/2815/>